

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دعای مطالعه

«اللَّهُمَّ أَخْرِجْنِي مِنْ ظُلُمَاتِ الْوَهْمِ وَآكِرْمِنِي بِنُورِ الْفَهْمِ اللَّهُمَّ افْتَحْ عَلَيْنَا أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَانْشُرْ عَلَيْنَا خَزَائِنَ عُلُومِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.»
(خدایا، مرا از تاریکی های وهم خارج کن و به نور فهم گرامی ام بدار. خدایا، درهای رحمتت را به روی ما بگشا و خزانه های علومت را بر ما باز کن، به مهربانی ات ای مهربان ترین، مهربانان!)

۱. عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۹۲۸.





تقدیم به:

روان پاک شهدای حرم مطهر رضوی



فريب پروز



پیام رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)
به کنگره جهانی امام رضا علیه السلام

سرشناسه	: خامنه‌ای، سیدعلی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ - Khamenei, Seyyed Ali
عنوان و نام پبندآور	: غریب پیروز: پیام رهبر فرزانه انقلاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به کنگره جهانی حضرت رضا علیه‌السلام/تپه و تئوین اداره تولیدات فرهنگی [آستان قدس رضوی].
مشخصات نشر	: مشهد: آستان قدس رضوی، معاونت تبلیغات، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۹۶ص: مصور (رنگی).
شابک	: رایگان 2-29-6090-622-978:
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: چاپ پنجم.
موضوع	: خامنه‌ای، سید علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ - - پیام‌ها و سخنرانی‌ها
موضوع	: Khamenei, Sayyed Ali -- Messages and speech
موضوع	: خامنه‌ای، سیدعلی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ - - دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی
موضوع	: Khamene'i, Sayyed Ali- Leader of IRI - 1939 - - Political and social views
موضوع	: خامنه‌ای، سیدعلی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ - - دیدگاه درباره چهارده معصوم
موضوع	: Khamene'i, Ali Leader of IRI - 1939 - - Views on Fourteen Innocents of shiite
موضوع	: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۴۱۵۳ - ۴۰۳ق. - سیاست و حکومت
موضوع	: Ali ibn Musa, Imam VIII - Politics and government
موضوع	: آستان قدس رضوی، معاونت تبلیغات اسلامی
شناسه افزوده	: آستان قدس رضوی، اداره تولیدات فرهنگی
شناسه افزوده	: ۱۳۹۷/۴۴۴/۱۶۹۲ DSR
رده بندی کنگره	: ۹۲، ۰۸۴۲، ۹۵۵/
رده بندی دیویی	: ۵۳۳۳۵۱۶
شماره کتابشناسی ملی	



عنوان: غریب پیروز

پیام رهبر فرزانه انقلاب (مدظله‌العالی)

به کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام

تهیه و تولید: اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی

ویراستار محتوایی: جواد نشاطی زاده

ویراستار زبانی و صوری: زینب سادات حسینی

ارزیاب علمی: حجت الاسلام والمسلمین جواد محدثی

صفحه آرا: عباس پرچی

ناشر: معاونت تبلیغات آستان قدس رضوی

چاپخانه: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

نوبت چاپ: پنجم، ۱۳۹۷

شمارگان: ۸۰۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۹۰-۲۹-۲

نشانی: مشهد، حرم مطهر، صحن جامع رضوی،
صلح غربی، بین باب‌الهادی علیه السلام و صحن غدیر، مدیریت فرهنگی

صندوق پستی: ۳۵۱-۹۱۷۳۵ تلفن: ۰۵۱-۳۲۰۰۲۵۶۷

حق چاپ محفوظ است.

فهرست

۳۳	تدبیر پنجم	۶	مقدمه
۳۳	مسیر حرکت	۶	بزرگ‌ترین هنر امام علی بن موسی الرضا <small>علیه السلام</small> در
۳۴	تدبیر ششم	۷	نبرد پنهان سیاسی
۳۵	پیروز حقیقی	۸	ضرورت تحقیق درباره زندگی ائمه <small>علیهم السلام</small>
۳۵	طعم شکست	۹	تشکیل نظام اسلامی
۳۶	شایعه‌سازی	۱۱	آغاز امامت
۳۶	دست‌یازی به خاشاک	۱۲	علویان و مأمون
۳۸	زندگی سیاسی ائمه <small>علیهم السلام</small>	۱۳	اوضاع مأمون
۴۱	مبارزه سیاسی ائمه <small>علیهم السلام</small>	۱۵	تدبیر الهی
۴۶	ترسیم کلی مبارزه ائمه <small>علیهم السلام</small>	۱۶	تحلیل اوضاع و اهداف مأمون
۴۸	ویژگی دوره اول مبارزه	۱۷	هدف نخست
۵۶	مسئولیت‌های امام سجاد <small>علیه السلام</small>	۱۷	دو ویژگی شیعیان
۶۴	وضع دوران امام باقر <small>علیه السلام</small>	۱۸	درماندگی مأمون
۶۶	فرق منا با عرفات و مشعر و مکه	۱۸	هدف دوم
۶۸	دوران زندگی امام صادق <small>علیه السلام</small>	۱۹	هدف سوم
۷۲	ویژگی‌های دوره دوم مبارزه	۲۰	هدف چهارم
۷۷	ویژگی‌های دوره سوم مبارزه	۲۰	هدف پنجم
۷۸	ادعای امامت و دعوت به آن	۲۱	هدف ششم
۷۹	اصرار خلفا بر انتساب ولایت به خود	۲۲	فریب دادن همه
۸۱	حمایت ائمه <small>علیهم السلام</small> از مبارزین	۲۳	زهر کینه
۸۲	زندان‌ها و تبعیدها در زندگی ائمه <small>علیهم السلام</small>	۲۵	تدابیر امام رضا <small>علیه السلام</small>
۸۲	برخورد خلفا با ائمه <small>علیهم السلام</small>	۲۶	تدبیر اول
۸۴	برداشت اصحاب ائمه از خط و مشی آنان	۲۷	تدبیر دوم
۸۶	علت بغض و خصومت خلفا با ائمه <small>علیهم السلام</small>	۲۹	تدبیر سوم
۸۶	معارضه اصحاب ائمه <small>علیهم السلام</small> با دستگاه	۲۹	حیله مأمون
۸۷	خلافت	۳۰	نماز عید
۸۸	مسئله تقیّه	۳۱	تدبیر چهارم
۹۰	کتابنامه	۳۱	اعلان امامت
۹۲	مسابقه فرهنگی	۳۲	آزادی محبت

مقدمه

کتابی که مقابل دیدگان شماست، حاوی پیام رهبر فرزانه انقلاب، حضرت آیت الله خامنه‌ای (مدظله العالی) است که در سال ۱۳۶۳ به کنگره جهانی حضرت رضا (علیه السلام) ارائه شده است. این پیام که به طور موجز، به تبیین اوضاع سیاسی و اجتماعی دوران خلافت اموی و عباسی می‌پردازد، با بیانی شیوا، بسیاری از زوایای تاریک آن دوران را روشن می‌کند و به تحلیل مسائل و رویدادهایی چون ولایتعهدی آن حضرت (علیه السلام) و تأثیر متقابل آن بر جهان اسلام و دستگاه خلافت عباسیان می‌پردازد؛ به طوری که می‌تواند پاسخ‌گوی سؤالات بی‌شماری باشد که حتی ممکن است در ذهن بسیاری از ارادتمندان نیز وجود داشته باشد.

اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی، در راستای پاسخ‌گویی به نیازهای زائران حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و باتوجه به تناسب موضوع با ابعاد گوناگون زندگی سیاسی و اجتماعی حضرت رضا (علیه السلام) این پیام را با عنوان غریب پیروز تدوین و چاپ کرده است؛ تا چه قبول افتد و چه در نظر آید!

معاونت تبلیغات اسلامی آستان قدس رضوی



**بزرگ‌ترین هنر امام
علی بن موسی الرضا عَلَيْهِ
السَّلَامُ
در نبرد پنهان سیاسی**

ضرورت تحقیق درباره زندگی ائمه علیهم السلام

باید اعتراف کنیم که زندگی ائمه علیهم السلام به درستی شناخته نشده و ارج و منزلت جهاد مرارت بار آنان، حتی برای شیعیانشان نیز پوشیده مانده است.

علی رغم هزاران کتاب کوچک و بزرگ و قدیم و جدید درباره زندگی ائمه علیهم السلام، امروز همچنان غباری از ابهام و اجمال، بخش عظیمی از زندگی این بزرگواران را فرا گرفته و حیات سیاسی برجسته ترین چهره های خاندان نبوت که دو قرن و نیم از حساس ترین دوران های تاریخ اسلام را در بر می گیرد، با غرض ورزی یا بی اعتنائی یا کج فهمی بسیاری از پژوهندگان و نویسندگان روبه رو شده است! این است که ما از یک تاریخچه مدون و مضبوط درباره زندگی پرحادثه و پرماجرای آن پیشوایان، تهی هستیم.

زندگی امام هشتم علیه السلام که قریب بیست سال از این دوره تعیین کننده و مهم را فرا گرفته [است] از جمله برجسته ترین بخش های آن است که بجاست اگر درباره آن، تأمل و تحقیق لازم به کار رود.





تشکیل نظام اسلامی

مهم‌ترین چیزی که در زندگی ائمه علیهم‌السلام به‌طور شایسته مورد توجه قرار نگرفته [است]، عنصر «مبارزه حاد سیاسی» است. از آغاز نیمه دوم قرن اول هجری که خلافت اسلامی به‌طور آشکار با پیرویه‌های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرانه پادشاهی بدل گشت، ائمه اهل بیت علیهم‌السلام، مبارزه سیاسی خود را با شیوه‌ای متناسب با اوضاع و شرایط، شدت بخشیدند. این مبارزه، بزرگ‌ترین هدفش تشکیل نظام اسلامی و تأسیس حکومتی بر پایه امامت بود. بی‌شک، تبیین و تفسیر دین با دیدگاه مخصوص اهل بیت و وحی علیهم‌السلام و رفع تحریف‌ها و کج‌فهمی‌ها از معارف اسلامی و احکام دینی نیز هدف مهمی برای جهاد اهل بیت علیهم‌السلام به حساب می‌آمد؛ اما طبق قرائن حتمی، جهاد اهل بیت علیهم‌السلام به این هدف‌ها محدود نمی‌شد و بزرگ‌ترین هدف آن، چیزی جز تشکیل حکومت علوی و تأسیس نظام عادلانه اسلامی نبود.

بیشترین دشواری‌های زندگی مرارت‌بار و پراز‌ایثار ائمه علیهم‌السلام و یاران آنان، به‌خاطر داشتن این هدف بود و ائمه علیهم‌السلام از دوران امام سجاد علیه‌السلام



و بعد از حادثه عاشورا، به زمینه‌سازیِ درازمدت برای این مقصود پرداختند.

در تمام دوران صد و چهل ساله میان حادثه عاشورا و ولایتعهدی امام هشتم علیه السلام، جریان وابسته به امامان اهل بیت علیهم السلام، یعنی شیعیان، همیشه بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین دشمن دستگاه‌های خلافت به حساب می‌آمد. در این مدت، بارها زمینه‌های آماده‌ای پیش آمد و مبارزات تشیع که باید آن را نهضت علوی نام داد، به پیروزی‌های بزرگی نزدیک گردید؛ اما، هر بار، موانعی بر سر راه پیروزی نهایی پدید می‌آمد و غالباً بزرگ‌ترین ضربه از ناحیه تهاجم بر محور و مرکز اصلی این نهضت، یعنی شخص امام در هر زمان، با به زندان افکندن یا به شهادت رساندن آن حضرت علیه السلام وارد می‌گشت و هنگامی که نوبت به امام بعد می‌رسید، اختناق و فشار و سخت‌گیری به حدی بود که برای آماده‌کردن زمینه، به زمان طولانی دیگری نیاز بود. ائمه علیهم السلام در میان طوفان سخت این حوادث، هوشمندانه و شجاعانه تشیع را همچون جریانی کوچک، اما عمیق و تند و پایدار، از لابه‌لای گذرگاه‌های دشوار و خطرناک گذراندند و خلفای اموی و عباسی در هیچ‌زمان نتوانستند با نابودکردن امام، جریان امامت را نابود کنند و این خنجر بُرنده، همواره در پهلوئی دستگاه خلافت فرورفته ماند و به صورت تهدیدی همیشگی، آسایش را از آنان سلب کرد.



آغاز امامت

هنگامی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پس از سال‌ها حبس در زندان هارونی، مسموم و شهید شد، در قلمرو وسیع سلطنت عباسی اختناقی کامل حکم فرما بود. در آن فضای گرفته که به‌گفته یکی از یاران امام علی بن موسی علیه السلام «از شمشیر هارون، خون می‌چکید»^۱ بزرگ‌ترین هنر امام معصوم و بزرگوار ما آن بود که توانست درخت تشیع را از گزند طوفان حادثه، سلامت بدارد و از پراکندگی و دلسردی یاران پدر بزرگوارش مانع شود و با شیوه تقیه‌آمیز و شگفت‌آوری جان خود را که محور و روح جمعیت شیعیان بود، حفظ کرد و در دوران قدرت مقتدرترین خلفای بنی‌عباس و در دوران استقرار و ثبات کامل آن رژیم، مبارزات عمیق امامت را ادامه داد.

تاریخ نتوانسته است ترسیم روشنی از دوران ده‌ساله زندگی امام هشتم علیه السلام در زمان هارون و بعد از او در دوران پنج‌ساله جنگ‌های داخلی میان خراسان و بغداد، به ما ارائه کند.

۱. نک: محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۵۷.



علویان و مأمون

اما به تدبر می‌توان فهمید که امام هشتم علیه السلام در این دوران، همان مبارزه درازمدت اهل بیت علیهم السلام را که در همه اعصار بعد از عاشورا استمرار داشته، با همان جهت‌گیری و همان اهداف، ادامه می‌داده است.

هنگامی که مأمون در سال ۱۹۸ از جنگ قدرت با امین فراغت یافت^۱ و خلافت بی‌منازع را به‌چنگ آورد، یکی از اولین تدابیر او حل مشکل علویان و مبارزات تشیع بود. او برای این منظور، تجربه همه خلفای سلف خود را پیش چشم داشت: تجربه‌ای که نمایشگر قدرت [و] وسعت و عمق روزافزون آن نهضت و ناتوانی دستگاه‌های قدرت از ریشه‌کن‌کردن و حتی متوقف و محدودکردن آن بود. او می‌دید که سطوت و حشمت هارونی، حتی با به‌بندکشیدن طولانی و بالاخره مسموم‌کردن امام هفتم علیه السلام در زندان هم نتوانست از شورش‌ها و مبارزات سیاسی، نظامی، تبلیغاتی و فکری شیعیان مانع شود.

۱. نک: محمد عوفی، داستان‌های جوامع الحکایات، ص ۱۲۲ تا ۱۲۴؛ علی بن محمد بن اثیر جزری شیبانی (ابن اثیر)، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۲۸۷.





اوضاع مأمون

او اینک درحالی که از اقتدار پدر و پیشینیان خود نیز برخوردار نبود و به‌علاوه بر اثر جنگ‌های داخلی میان بنی‌عباس، سلطنت عباسی را در تهدید مشکلات بزرگی مشاهده می‌کرد، بی‌شک لازم بود به خطر نهضت علویان به چشم جدی‌تری بنگرد. شاید مأمون در ارزیابی خطر شیعیان برای دستگاه خود، واقع‌بینانه فکر می‌کرد.

گمان زیاد بر این است که فاصله پانزده‌ساله بعد از شهادت امام هفتم علیه السلام تا آن روز و به‌ویژه فرصت پنج‌ساله جنگ‌های داخلی، جریان تشیع را از آمادگی بیشتری برای برافراشتن پرچم حکومت علوی برخوردار ساخته بود.

مأمون این خطر را زیرکانه حدس زد و درصدد مقابله با آن برآمد و به‌دنبال همین ارزیابی و تشخیص بود که ماجرای دعوت امام هشتم علیه السلام از مدینه به خراسان و پیشنهاد الزامی ولیعهدی به آن حضرت پیش آمد و این حادثه که در همه دوران طولانی امامت، کم‌نظیر و یا در نوع خود بی‌نظیر بود، تحقق یافت.

در این حادثه امام هشتم، علی‌بن موسی الرضا علیه السلام در برابر یک تجربه



تاریخی عظیم قرار گرفت و در معرض یک نبرد پنهان سیاسی که پیروزی یا ناکامی آن می‌توانست سرنوشت تشیع را رقم بزند، واقع شد. در این نبرد، رقیبی که ابتکار عمل را به دست داشت و با همه امکانات به میدان آمده بود، مأمون بود. مأمون با هوشی سرشار و تدبیری قوی و فهم و درایتی بی‌سابقه، قدم در میدانی نهاد که اگر پیروز می‌شد و می‌توانست آن چنان که برنامه‌ریزی کرده بود، کار را به انجام برساند، یقیناً به هدفی دست می‌یافت که از سال چهل هجری، یعنی از شهادت علی بن ابی طالب علیه السلام، هیچ‌یک از خلفای اموی و عباسی، با وجود تلاش خود نتوانسته بودند به آن دست یابند؛ یعنی می‌توانست درخت تشیع را ریشه‌کن کند و جریان معارضی را که همواره همچون خاری در چشم سردمداران خلافت‌های طاغوتی فرو رفته بود، به کلی نابود سازد.





تدبیر الهی

اما امام هشتم علیه السلام با تدبیری الهی بر مأمون فائق آمد و او را در میدان نبرد سیاسی که خود به وجود آورده بود، به طور کامل شکست داد و نه فقط تشیع، ضعیف یا ریشه‌کن نشد، بلکه حتی سال ۲۰۱ هجری، یعنی سال ولایتعهدی آن حضرت^۱ یکی از پربرکت‌ترین سال‌های تاریخ تشیع شد و نفس تازه‌ای در مبارزات علویان دمیده شد و این همه، به برکت تدبیر الهی امام هشتم علیه السلام و شیوه حکیمانه‌ای بود که آن امام معصوم علیه السلام در این آزمایش بزرگ از خویشتن نشان داد.

برای اینکه پرتوی بر سیمای این حادثه عجیب افکنده شود، به تشریح کوتاهی از تدبیر مأمون و تدبیر امام علیه السلام در این حادثه می‌پردازیم.

۱. نک: محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۵۷.





**تحليل اوضاع
واهداف مأمون**



مأمون از دعوت امام هشتم علیه السلام به خراسان چند مقصود عمده را تعقیب می‌کرد:

هدف نخست

اولین و مهم‌ترین آن [هدف]ها تبدیل صحنه مبارزات حاد انقلابی شیعیان، به عرصه فعالیت سیاسی آرام و بی خطر بود... شیعیان در پوشش تقیه، مبارزاتی خستگی ناپذیر و تمام نشدنی داشتند.

دو ویژگی شیعیان

این مبارزات که با دو ویژگی همراه بود، تأثیر توصیف ناپذیری در برهم زدن بساط خلافت داشت. آن دو ویژگی، یکی مظلومیت بود و دیگری قداست.

شیعیان با اتکا به این دو عامل، نفوذ اندیشه شیعی را که همان تفسیر و تبیین اسلام از دیدگاه ائمه اهل بیت علیهم السلام است، به زوایای دل و ذهن مخاطبان خود می‌رساندند و هرکسی را که از اندک آمادگی برخوردار بود، به آن طرز فکر، متمایل و یا مؤمن می‌ساختند و چنین بود که دایره تشیع، روز به روز در دنیای اسلام گسترش می‌یافت و همان مظلومیت و قداست بود که با پشتوانه تفکر شیعی، اینجا و آنجا، در همه دوران‌ها، قیام‌های مسلحانه و حرکات شورش‌گرانه را بر ضد دستگاه‌های خلافت سازماندهی می‌کرد.



درماندگی مأمون

مأمون می‌خواست یک باره، آن خفا و استتار را از این جمع مبارز بگیرد و امام علیه السلام را از میدان مبارزه انقلابی، به میدان سیاست بکشاند و به این وسیله، کارآیی نهضت تشیع را که بر اثر همان استتار و اختفا روزه‌روز افزایش یافته بود، به صفر برساند. با این کار، مأمون آن دو ویژگی مؤثر و نافذ را نیز از گروه علویان می‌گرفت؛ زیرا جمعی که رهبرشان فرد ممتاز دستگاه خلافت و ولیعهد پادشاه مطلق‌العنان وقت و متصرف در امور کشور است، نه مظلوم است و نه آن چنان مقدس!

این تدبیر می‌توانست فکر شیعی را هم در ردیف بقیه عقاید و افکاری که در جامعه طرف‌دارانی داشت، قرار دهد و آن را از حد یک تفکر مخالف دستگاه که اگرچه از نظر دستگاه‌ها ممنوع و مبعوض است، از نظر مردم، به خصوص ضعفا، پرجاذبه و استفهام‌برانگیز است، خارج سازد.

هدف دوم

[هدف] دوم، تخطئه مدعیان تشیع مبنی بر غاصبانه بودن خلافت‌های اموی و عباسی و مشروعیت دادن به این خلافت‌ها بود.

مأمون با این کار، به همه شیعیان، مُزورانه ثابت می‌کرد که ادعای غاصبانه و نامشروع بودن خلافت‌های مسلط که همواره جزو اصول اعتقادی شیعه به حساب می‌رفته، یک حرف بی‌پایه و ناشی از ضعف و عقده‌های حقارت بوده است؛ چه اگر خلافت‌های دیگران نامشروع و جابرانه بود، خلافت مأمون هم که جانشین آن‌هاست، می‌باید



نامشروع و غاصبانه باشد و چون علی بن موسی الرضا علیه السلام با ورود در آن دستگاه و قبول جانشینی مأمون، او را قانونی و مشروع دانسته [است]، پس باید بقیه خلفا هم از مشروعیت برخوردار بوده باشند و این، نقض همه ادعاهای شیعیان است.

با این کار، نه فقط مأمون از علی بن موسی الرضا علیه السلام بر مشروعیت حکومت خود و گذشتگانش اعتراف می‌گرفت، بلکه یکی از ارکان اعتقادی تشیع را که همان ظالمانه بودن پایه حکومت‌های قبلی است را نیز درهم می‌کوبید. علاوه بر این، ادعای دیگر شیعیان، مبنی بر زهد و پارسایی و بی‌اعتنایی ائمه علیهم السلام به دنیا نیز با این کار نقض می‌شود [چرا که] به غلط استنباط می‌کردند [آن حضرت فقط در شرایطی که به دنیا دسترسی نداشته‌اند، نسبت به آن زهد می‌ورزیدند و اکنون که درهای بهشت دنیا به روی آنان باز شد، به سوی آن شتافتند و مثل دیگران، خود را از آن متنعم کردند.

هدف سوم

[هدف] سوم، این [بود] که مأمون با این کار، امام علیه السلام را که همواره یک کانون معارضه و مبارزه بود، در کنترل دستگاه‌های خود قرار می‌داد و به جز خود آن حضرت علیه السلام، همه سران و گردنکشان و سلحشوران علوی را نیز در سیطره خود درمی‌آورد و این موفقیتی بود که هرگز هیچ‌یک از اسلاف مأمون، چه بنی‌امیه و چه بنی‌عباس، بر آن دست نیافته بودند.



هدف چهارم

[هدف] چهارم، این [بود] که امام علیه السلام را که یک عنصر مردمی و قبله امیدها و مرجع سؤال‌ها و شکوه‌ها بود، در محاصره مأموران حکومت قرار می‌داد و رفته‌رفته رنگ مردمی بودن را از او می‌زدود و میان او و مردم و سپس میان او و عواطف و محبت‌های مردم فاصله می‌افکند.

هدف پنجم

[هدف] پنجم این بود که با این کار، برای خود وجهه و حیثیتی معنوی کسب می‌کرد. طبیعی بود که در دنیای آن روز، همه او را بر اینکه فرزندی از پیغمبر و شخصیتی مقدس و معنوی را به ولیعهدی خود برگزیده و برادران و فرزندان خود را از این امتیاز محروم ساخته است، ستایش کنند و همیشه چنین است که نزدیکی دین‌داران به دنیاطلبان، از آبروی دین‌داران می‌کاهد و بر آبروی دنیاطلبان می‌افزاید.





هدف ششم

[هدف] ششم، آن [بود] که در پندار مأمون، امام عَلَيْهِ السَّلَام با این کار به یک توجیه‌گر دستگاه خلافت بدل می‌گشت. بدیهی است شخصی در حدّ علمی و تقوایی امام، با آن حیثیت و حرمت بی‌نظیری که وی به‌عنوان فرزند پیامبر در چشم همگان داشت، اگر نقش توجیه حوادث را در دستگاه حکومت برعهده می‌گرفت، هیچ نغمهٔ مخالفی نمی‌توانست خدشه‌ای بر حیثیت آن دستگاه وارد سازد. این، همان حصار منیعی بود که می‌توانست همهٔ خطاها و زشتی‌های دستگاه خلافت را از چشم‌ها پوشیده بدارد.

به‌جز این‌ها، هدف‌های دیگری نیز برای مأمون متصوّر بود.



فریب دادن همه

چنان‌که مشاهده می‌شود، این تدبیر به قدری پیچیده و عمیق است که یقیناً هیچ‌کس جز مأمون نمی‌توانست آن را به خوبی هدایت کند و بدین جهت بود که دوستان و نزدیکان مأمون از ابعاد و جوانب آن بی‌خبر بودند.

از برخی گزارش‌های تاریخی چنین برمی‌آید که حتی فضل بن سهل، وزیر و فرمانده کل و مقرب‌ترین فرد دستگاه خلافت نیز از حقیقت و محتوای این سیاست بی‌خبر بوده است. مأمون حتی برای اینکه هیچ‌گونه ضربه‌ای بر هدف‌های وی از این حرکت پیچیده وارد نیاید، داستان‌های جعلی برای علت و انگیزه این اقدام می‌ساخت و به این‌وآن می‌گفت.^۱

۱. نک: محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۵۰ تا ۱۸۴؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۸ تا ۱۵۶.



حقاً باید گفت سیاست مأمون از پختگی و عمق بی‌نظیری برخوردار بود؛ اما آن سوی دیگر این صحنه نبرد، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است و همین است که علی‌رغم زیرکی شیطنت‌آمیز مأمون، تدبیر پخته و همه‌جانبه او را به حرکتی بی‌اثر و بازیچه‌ای کودکانه بدل می‌کند. مأمون با قبول آن همه زحمت و با وجود سرمایه‌گذاری عظیمی که در این راه کرد، از این عمل، نه‌تنها طرُفی برنَبست، بلکه سیاست او به سیاستی برضد او بدل شد: تیری که با آن، اعتبار و حیثیت و مدعاهای امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را هدف گرفته بود، خود او را آماج قرار داد؛ به طوری که بعد از گذشت مدتی کوتاه، ناگزیر شد همه تدابیر گذشته خود را کأن لم‌یکن شمرده [و] بالاخره همان شیوه‌ای را در برابر امام در پیش بگیرد که همه گذشتگان در پیش گرفته بودند، یعنی قتل.

و مأمون که در آرزوی چهره قداست‌مآب خلیفه‌ای موجه و مقدس و خردمند، این همه تلاش کرده بود، سرانجام در همان مزبله‌ای که همه خلفای پیش از او در آن سقوط کرده بودند، یعنی فساد و فحشا و عیش و عشرت توأم با ظلم و کبر فرو غلطید. دریده شدن پرده ریای مأمون در



زندگی پانزده ساله او پس از حادثه ولیعهدی را، در ده‌ها نمونه می‌توان مشاهده کرد که از جمله آن به خدمت‌گرفتن قاضی‌القضاتی فاسق و فاجر و عیاش همچون یحیی بن اکثم و هم‌نشینی و مجالست با عموی خواننده و خُنیاگرش ابراهیم بن مهدی و آراستن بساط عیش و نوش و پرده‌داری در دارالخلافة او در بغداد است.



تدابیر امام رضا علیه السلام

اکنون به تشریح سیاست‌ها و تدابیر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در این حادثه می‌پردازیم:

تدبیر اول

هنگامی که امام علیه السلام را از مدینه به خراسان دعوت کردند، آن حضرت فضای مدینه را از کراهت و ناراضی‌تی خود پر کرد؛ به طوری که همه کس در پیرامون امام یقین کردند که مأمون با نیت سوء، حضرت را از وطن خود دور می‌کند.

امام علیه السلام بدینی خود به مأمون را با هر زبان ممکن به همه گوش‌ها رساند: در وداع با حرم پیغمبر، در وداع با خانواده‌اش هنگام خروج از مدینه، در طواف کعبه که برای وداع انجام می‌داد، با گفتار و رفتار و با زبان دعا و زبان اشک بر همه ثابت کرد که این سفر، سفر مرگ اوست؛ [در نتیجه] همه کسانی که باید طبق انتظار مأمون نسبت به او خوش بین و نسبت به امام علیه السلام، به خاطر پذیرش پیشنهاد او بدین می‌شدند، در اولین لحظات این سفر دلشان از کینه مأمون که امام عزیزشان را این طور ظالمانه از آنان جدا می‌کرد و به قتلگاه می‌برد، لبریز شد.



تدبیر دوم

هنگامی که در مرو پیشنهاد ولایتعهدی آن حضرت علیه السلام مطرح شد، حضرت به شدت استنکاف کردند و تا وقتی [که] مأمون صریحاً آن حضرت را تهدید به قتل نکرد، آن را نپذیرفتند.

این مطلب همه جا پیچید که علی بن موسی الرضا علیه السلام ولیعهدی و پیش از آن خلافت را که مأمون با اصرار به او پیشنهاد کرده بود، نپذیرفته است! دست اندرکاران امور که به ظرافت تدبیر مأمون واقف نبودند، ناشیانه عدم قبول امام علیه السلام را همه جا منتشر کردند. حتی فضل بن سهل در جمعی از کارگزاران و مأموران حکومت گفت: «من هرگز خلافت را چنین خوار ندیده‌ام: امیرالمؤمنین [مأمون] آن را به علی بن موسی الرضا تقدیم می‌کند و علی بن موسی دست رد به سینه او می‌زند!»^۱

خود امام علیه السلام در هر فرصتی، اجباری بودن این منصب را به گوش این‌وآن می‌رساند و همواره می‌گفت: «من تهدید به قتل شدم تا ولیعهدی را قبول کردم!»^۲

طبیعی بود که این سخن، همچون عجیب‌ترین پدیده سیاسی، دهان‌به‌دهان و شهر به شهر پراکنده شود و همه آفاق اسلام در آن روز یا بعدها بفهمند که در همان زمان که کسی مثل مأمون، فقط به دلیل آنکه از ولیعهدی برادرش امین عزل شده است، به جنگی چندساله

۱. نک: محمدبن محمدبن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲. نک: محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۹ و ۱۴۰.





دست می‌زند و هزاران نفر، از جمله برادرش امین را به خاطر آن به قتل می‌رساند و سر برادرش را از روی خشم شهر به شهر می‌گرداند، کسی مثل علی بن موسی الرضا علیه السلام پیدا می‌شود که به ولیعهدی با بی‌اعتنایی نگاه می‌کند و آن را جز با کراهت و در صورت تهدید به قتل نمی‌پذیرد! مقایسه‌ای که از این رهگذر میان امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و مأمون عباسی در ذهن‌ها نقش می‌بست، درست عکس آن چیزی را نتیجه می‌داد که مأمون به خاطر آن سرمایه‌گذاری کرده بود.





تدبیر سوم

با این همه، علی بن موسی الرضا علیه السلام فقط بدین شرط ولیعهدی را پذیرفت که در هیچ یک از شئون حکومت دخالت نکند و به جنگ و صلح و عزل و نصب و تدبیر امور نپردازد و مأمون که فکر می کرد فعلاً در شروع کار، این شرط قابل تحمل است و بعداً به تدریج می توان امام را به صحنه فعالیت های خلافتی کشانید، این شرط را از آن حضرت علیه السلام قبول کرد.

روشن است که با تحقق این شرط، نقشه مأمون نقش بر آب می شد و بیشترین هدف های او برآورده نمی گشت؛ [یعنی] امام در همان حال که نام ولیعهد داشت و قهراً از امکانات دستگاه خلافت نیز برخوردار می بود، چهره ای به خود می گرفت که گویی با دستگاه خلافت، مخالف و به آن معترض است: نه امری، نه نهی، نه تصدی مسئولیتی، نه قبول شغلی، نه دفاعی از حکومت و طبعاً نه هیچ گونه توجیهی برای کارهای آن دستگاه! روشن است که عضوی در دستگاه حکومت که چنین با اختیار و اراده خود، از همه مسئولیت ها کناره می گیرد، نمی تواند نسبت به آن دستگاه، صمیمی و طرف دار [آن] باشد.

حیله مأمون

مأمون به خوبی این نقیصه را حس می کرد؛ لذا پس از آنکه کار ولیعهدی انجام گرفت، بارها در صدد برآمد [که] امام علیه السلام را برخلاف تعهد قبلی، با لطائف الحیل به مشاغل خلافتی بکشاند و سیاست مبارزه منفی امام



را نقض کند؛ اما هر دفعه، امام هوشیارانه نقشه او را خنثی می‌کرد. یک نمونه همان است که معمر بن خلاد از خود امام هشتم علیه السلام نقل می‌کند که مأمون به امام علیه السلام می‌گوید: «اگر ممکن است به کسانی که از شما حرف شنوی دارند، در باب مناطقی که اوضاع آن پریشان است، چیزی بنویس!» و امام استنکاف می‌کند و قرار قبلی که همان عدم دخالت مطلق است را به یادش می‌آورد.^۱

نماز عید

نمونه بسیار مهم و جالب دیگر، ماجرای نماز عید است که مأمون به این بهانه که «[می‌خواهم] مردم قدر تو را بشناسند و دل‌های آنان آرام گیرد»، امام علیه السلام را به امامت نماز عید دعوت می‌کند. امام علیه السلام استنکاف می‌کند و پس از اینکه مأمون اصرار را به نهایت می‌رساند، امام به این شرط قبول می‌کند که نماز را به شیوه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب علیه السلام به جا آورد؛ آنگاه امام از این فرصت چنان بهره‌ای می‌گیرد که مأمون را از اصرار خود پشیمان می‌سازد و امام را از نیمه راه نماز برمی‌گرداند؛ یعنی به ناچار ضربه‌ای دیگر بر ظاهر ریاکارانه دستگاہ خود وارد می‌سازد.^۲

۱. نک: محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۶۶.

۲. نک: محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۴۸۹ و ۴۹۰؛ محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۶۴.





تدبیر چهارم

اما بهره‌برداری اصلی امام علیه السلام از این ماجرا، بسی از این‌ها مهم‌تر است. امام علیه السلام با قبول ولیعهدی، دست به حرکتی می‌زند که در تاریخ زندگی ائمه پس از این، [یعنی] خلافت اهل بیت علیهم السلام در سال چهلیم هجری تا آن روز و تا آن دوران، بی‌نظیر بوده است و آن، برملا کردن داعیه امامت شیعی در سطح عظیم اسلام و دریدن پرده غلیظ تقیه و رساندن پیام تشیع به گوش همه مسلمان‌هاست.

اعلان امامت

تربییون عظیم خلافت در اختیار امام علیه السلام قرار گرفت و امام در آن، سخنانی را که در طول یک صد و پنجاه سال، جز در خفا و با تقیه، جز به خاصان و یاران نزدیک گفته نشده بود، به صدای بلند فریاد کرد و با استفاده از امکانات معمولی آن زمان که جز در اختیار خلفا و نزدیکان درجه یک آن‌ها قرار نمی‌گرفت، آن را به گوش همه رساند:

- مناظرات امام علیه السلام در جمع علما و در محضر مأمون که در آن قوی‌ترین استدلال‌های امامت را بیان فرموده است.^۱
- رساله جوامع الشریعه که در آن، همه رئوس مطالب عقیدتی و فقهی شیعی را برای فضل بن سهل نوشته است.^۲
- حدیث معروف امامت که در مرو برای عبدالعزیز بن مسلم

۱. نک: محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

۲. نک: حسن بن علی بن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ص ۴۱۵ تا ۴۲۳.



بیان کرده است.^۱

- قصاید فراوانی که در مدح آن حضرت، به مناسبت ولایتعهدی سروده شده و برخی از آن [ها] مانند قصیده دعبل و ابونواس، همیشه در شمار قصاید برجسته عربی به شمار رفته است، نمایشگر این موفقیت عظیم امام عَلَيْهِ السَّلَام است.^۲

آزادی محبت

آن سال، در مدینه و شاید در بسیاری از آفاق اسلامی، هنگامی که خبر ولایتعهدی علی بن موسی الرضا عَلَيْهِ السَّلَام رسید، در خطبه‌ها فضایل اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام بر زبان رانده شد و اهل بیت پیغمبر که نود سال علناً بر منبرها دشنام داده شده بودند و سال‌های متمادی، دیگر کسی جرئت برزبان آوردن فضایل آن‌ها را نداشت، اکنون همه جا به عظمت و نیکی یاد می‌شدند. دوستان آنان از این حادثه، روحیه و قوت قلب گرفتند، بی‌خبرها و بی‌تفاوت‌ها با آنان آشنا شدند و به آن گرایش یافتند و دشمنان سوگندخورده احساس ضعف و شکست کردند. محدثان و متفکران شیعه [هم] معارفی را که تا آن روز، جز در خلوت نمی‌شد به زبان آورد، در جلسات درسی بزرگ و مجامع عمومی بر زبان راندند.

۱. نک: حسن بن علی بن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول عَلَيْهِمُ السَّلَام، ص ۴۳۶ تا ۴۴۲.
 ۲. نک: محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.



تدبیر پنجم

در حالی که مأمون، امام علیه السلام را جدا از مردم می‌پسندید و این جدایی را در نهایت، وسیله‌ای برای قطع رابطه معنوی عاطفی میان امام و مردم می‌خواست، امام علیه السلام در هر فرصتی خود را در معرض ارتباط با مردم قرار می‌داد.

مسیر حرکت

با اینکه مأمون آگاهانه، مسیر حرکت امام علیه السلام از مدینه تا مرو را طوری انتخاب کرده بود که شهرهای معروف به محبت اهل بیت علیهم السلام، مانند کوفه و قم، در سر راه قرار نگیرند، امام در همان مسیر تعیین شده، از هر فرصتی برای ایجاد رابطه جدیدی میان خود و مردم استفاده کرد: در اهواز، آیات امامت را نشان داد؛ در بصره، خود را در معرض محبت دل‌هایی که با او نامهربان بودند، قرار داد؛ در نیشابور، حدیث «سلسله الذهب» را برای همیشه به یادگار گذاشت^۱ و علاوه بر آن، نشانه‌ها و معجزه‌های دیگری نیز آشکار ساخت و در جای‌جای این سفر طولانی، فرصت ارشاد مردم را مغتنم شمرد و در مرو هم که سرمنزلی اصلی و اقامتگاه [دستگاه] خلافت بود، هرگاه فرصتی دست داد، حصارهای دستگاه حکومت را برای حضور در انبوه جمعیت مردم شکافت.

۱. نک: محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۹۹.



تدبیر ششم

نه تنها سرجنبانان تشیع از سوی امام علیه السلام به سکوت و سازش تشویق نشدند، بلکه قراین، حاکی از آن است که وضع جدید امام علیه السلام موجب دلگرمی آنان شد و شورشگرانی که بیشترین دوران‌های عمر خود را در کوه‌های صعب‌العبور و آبادی‌های دوردست و با سختی و دشواری می‌گذراندند، با حمایت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، حتی مورد احترام و تجلیل کارگزاران حکومت در شهرهای مختلف نیز قرار گرفتند!

شاعر ناسازگار و تندزبانی چون دعبل که هرگز به هیچ خلیفه و وزیر و امیری روی خوش نشان نداده و در دستگاه آنان رحل اقامت نیفکنده بود و هیچ‌کس از سرجنبانان خلافت از تیزی زبان او مصون نمانده بود و به همین دلیل، همیشه مورد تعقیب و تفتیش دستگاه‌های دولتی به‌سر می‌برد و سالیان دراز، دار خود را بر دوش خود حمل می‌کرد و میان شهرها و آبادی‌ها سرگردان و فراری [روزگارا] می‌گذرانید، توانست به حضور امام علیه السلام و مقتدای محبوب خود برسد و معروف‌ترین و شیواترین قصیده خود را که ادعای نهضت علوی بر ضد دستگاه‌های خلافت اموی و عباسی است، برای آن حضرت بشارید و شعرا و در زمانی کوتاه، به همه اقطار عالم اسلام برسد؛ به طوری که در بازگشت از محضر امام علیه السلام، آن را از زبان رئیس راهنزان میان راه می‌شنود!

۱. نک: محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶۳ تا ۲۶۵.



پیروز حقیقی

اکنون بار دیگر، نگاهی بر وضع کلی صحنهٔ این نبرد پنهانی که مأمون آن را به ابتکار خود آراسته و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را با انگیزه‌هایی که اشاره شد، به آن میدان کشانده بود، می‌افکنیم.

یک سال پس از اعلام ولیعهدی، وضعیت چنین است: مأمون نه‌تنها با حضور او نتوانسته معارضان شیعی خود را خوش‌بین و دست و زبان تند آنان را از خود و خلافت خود منصرف سازد؛ بلکه حتی علی بن موسی الرضا علیه السلام مایهٔ ایمان و اطمینان و تقویت روحیهٔ آنان نیز شده است؛ در مدینه و مکه و دیگر اقطار مهم اسلامی، نه فقط نام علی بن موسی الرضا علیه السلام به تهمت حرص به دنیا و عشق به مقام و منصب، از رونق نیفتاده، بلکه حشمت ظاهری بر عزت معنوی او افزوده شده و زبان ستایشگران پس از ده‌ها سال به فضل و رتبهٔ معنوی پدران مظلوم و معصوم او گشوده شده است.

کوتاه سخن آنکه مأمون در این قمار بزرگ، نه‌تنها چیزی به دست نیاورده که بسیاری چیزها را از دست داده و در انتظار است که بقیه را نیز از دست بدهد.^۱

طعم شکست

اینجا بود که مأمون احساس شکست و خسران کرد و درصدد برآمد که خطای فاحش خود را جبران کند؛ [پس] خود را محتاج آن دید که پس از این همه سرمایه‌گذاری، سرانجام برای مقابله با دشمنان آشتی‌ناپذیر

۱. نک: محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۸۲ و ۳۹۰.



دستگاه‌های خلافت، یعنی ائمه اهل بیت علیهم‌السلام به همان شیوه‌ای متوسل شود که همیشه گذشتگان ظالم و فاجر او متوسل شده بودند، یعنی قتل.

بدیهی است قتل امام هشتم علیه‌السلام پس از چنان موقعیت ممتازی [ی] به‌آسانی میسر نبود. قراین نشان می‌دهد که مأمون، پیش از اقدام قطعی خود برای به‌شهادت رساندن امام علیه‌السلام، به کارهای دیگری دست زده است که شاید بتواند این آخرین علاج را آسان‌تر به‌کار برد.

شایعه‌سازی

به‌گمان زیاد، اینکه ناگهان در مرو شایع شد که علی بن موسی الرضا علیه‌السلام همه مردم را بردگان خود می‌دانند، این جز با دست‌اندرکاری عُمال مأمون ممکن نبود. هنگامی که اباصلت این خبر را برای امام علیه‌السلام آورد، حضرت فرمود: «بارالها، ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین، تو شاهدی که نه من و نه هیچ‌یک از پدرانم، هرگز چنین سخنی نگفته‌ایم و این، یکی از همان ستم‌هایی است که از سوی اینان به ما می‌شود.»^۱

دست‌یازی به خاشاک

تشکیل مجالس مناظره با هرآن‌کسی که کمتر امیدی به غلبه او بر امام می‌رفت نیز از جمله همین تدابیر است. هنگامی که امام علیه‌السلام مناظره‌کنندگان ادیان و مذاهب مختلف را در بحث عمومی خود منکوب کرد و آوازه دانش و حجت قاطعش در همه‌جا پیچید، مأمون درصدد برآمد که هر متکلم و اهل مجادله‌ای را به مجلس مناظره با امام علیه‌السلام بکشاند [تا] شاید یک نفر در این بین بتواند امام را مجاب کند؛

۱. نک: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.





البته چنان که می دانیم، هرچه تشکیل مناظرات ادامه می یافت، قدرت علمی امام علیه السلام آشکارتر می شد و مأمون از تأثیر این وسیله، نومیدتر. بنابراین روایات، یک یا دو بار، توطئه قتل امام را به وسیله نوکران و ایادی خود ریخت و یک بار هم حضرت را در سرخس، به زندان افکند؛ اما این شیوه ها هم نتیجه ای جز جلب اعتقاد همان دست اندرکاران به رتبه معنوی امام، به بار نیاورد و مأمون درمانده تر و خشمگین تر شد. در آخر، چاره ای جز آن نیافت که به دست خود و بدون هیچ واسطه ای، امام علیه السلام را مسموم کند و همین کار را کرد و در ماه صفر ۲۰۳ هجری [قمری] یعنی قریب دو سال پس از آوردن آن حضرت علیه السلام از مدینه به خراسان و یک سال و آندی پس از صدور فرمان ولیعهدی به نام آن حضرت علیه السلام، دست خود را به جنایت بزرگ و فراموش نشدنی قتل امام آلود.



زندگی سیاسی ائمہ علیہم السلام

۱. از اینجا تا پایان کتاب، متن سخنرانی رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) است که در ۲۸ تیر ۱۳۶۵ بیان شده است.



غربت ائمه علیهم السلام به دوران زندگی این بزرگواران منتهی نشده؛ بلکه در طول قرن‌ها، عدم توجه به ابعاد مهم و شاید اصلی از زندگی این بزرگواران، غربت تاریخی آن‌ها را استمرار بخشید.

یقیناً کتاب‌ها و نوشته‌ها در طول این قرون، از ارزش بی‌نظیری برخوردارند؛ زیرا توانسته‌اند مجموعه‌ای از روایاتی را که در باب زندگی این بزرگواران است، برای آیندگان [به] یادگار بگذارند؛ لیکن عنصر مبارزه سیاسی حاد که خط ممتد زندگی ائمه هدی علیهم السلام را در طول ۲۵۰ سال تشکیل می‌دهد، در لابه‌لای روایات و احادیث و شرح حال‌های ناظر به جنبه‌های علمی و معنوی، گم شده است!

زندگی ائمه علیهم السلام را ما باید به‌عنوان درس و اسوه فرا بگیریم، نه فقط به‌عنوان خاطره‌های شکوهمند و ارزنده و این، بدون توجه به روش و منش سیاسی این بزرگواران، ممکن نیست.

بنده، شخصاً علاقه‌ای به این بُعد و جانب از زندگی ائمه علیهم السلام پیدا کردم و بد نیست این را عرض کنم که اول بار، این فکر برای بنده در سال ۱۳۵۰ و در دوران محنت‌بار یک امتحان و ابتلای دشوار پیدا شد. اگرچه قبل از آن، به ائمه علیهم السلام به صورت مبارزان بزرگی که در راه اعلائی کلمه توحید و استقرار حکومت الهی فداکاری می‌کردند، توجه داشتم؛ اما نکته‌ای که در آن برهه، ناگهان برای من روشن شد، این بود که زندگی این بزرگواران، علی‌رغم تفاوت ظاهری که بعضی حتی از بخش‌های این زندگی احساس تناقض کردند، در مجموع یک حرکت مستمر و طولانی است که از سال دهم یازدهم هجرت شروع می‌شود و ۲۵۰ سال ادامه پیدا می‌کند و به سال ۲۶۰ که سال شروع غیبت صغری است، در زندگی ائمه علیهم السلام خاتمه پیدا می‌کند.

این بزرگواران یک واحدند، یک شخصیت‌اند [و] شک نمی‌شود کرد



که هدف و جهت آن‌ها یکی است؛ پس به جای اینکه بیاییم زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام را جدا و زندگی امام حسین علیه السلام را جدا و زندگی امام سجاد علیه السلام را جدا تحلیل کنیم تا احیاناً در دام این اشتباه خطرناک بیفتیم که سیره این سه امام علیهم السلام، به اختلاف ظاهری، با هم متعارض و متخالف‌اند؛ باید یک انسانی را فرض کنیم که ۲۵۰ سال عمر کرده و در سال یازدهم هجرت قدم در یک راهی گذاشته و تا سال ۲۶۰ هجری، این راه را طی کرده است. تمام حرکات این انسان بزرگ و معصوم، با این دید قابل فهم و قابل توجیه خواهد بود.

هر انسانی که از عقل و حکمت برخوردار باشد، ولو نه از عصمت، در یک حرکت بلندمدت، تاکتیک‌ها و اختیارهای موضعی خواهد داشت. گاهی ممکن است [صلاح] بداند که تند حرکت کنند و گاهی کند. گاهی حتی ممکن است به عقب‌نشینی حکیمانه دست بزنند؛ اما همان عقب‌نشینی هم از نظر کسانی که علم و حکمت و هدف‌داری او را می‌دانند، یک حرکت [رو] به جلو محسوب می‌شود. با این دید، زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام، با زندگی امام مجتبی علیه السلام، با زندگی حضرت اباعبدالله علیه السلام، با زندگی هشت امام دیگر تا [سال] ۲۶۰، یک حرکت مستمر است. این را بنده در آن سال متوجه شدم و با این دید وارد زندگی آن‌ها شدم. یک بار دیگر [هم] نگاه کردم و هرچه پیش رفتم، این فکر تأیید شد.

البته... توجه به این زندگی مستمر این عزیزان معصوم و بزرگوار از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، با یک جهت‌گیری سیاسی همراه است [و] قابل این است که به‌عنوان یک فصل جداگانه، مورد عنایت قرار بگیرد.





مبارزه سیاسی ائمه علیهم السلام

اولاً مبارزه سیاسی یا مبارزه حاد سیاسی که ما به ائمه علیهم السلام نسبت می‌دهیم، یعنی چه؟ منظور این است که مبارزات ائمه معصومین علیهم السلام فقط مبارزه علمی و اعتقادی و کلامی نبود؛ از قبیل مبارزات کلامی‌ای که شما در طول همین مدت، در تاریخ اسلام مشاهده می‌کنید، مثل معتزله [و] اشاعره و دیگران. مقصود ائمه علیهم السلام از این نشستن‌ها و حلقات درس و بیان احادیث و نقل معارف و بیان احکام، فقط این نبود که یک مکتب کلامی یا فقهی را که به آن‌ها وابسته بود، صد درصد ثابت کنند و خصوم خودشان را مفهم کنند؛ چیزی بیش از این بود. همچنین ائمه علیهم السلام یک مبارزه مسلحانه هم، از قبیل آن چیزی که انسان در زندگی جناب زید و بازماندگانش و همچنین بنی‌الحسن و بعضی از آل جعفر و دیگران، در تاریخ زندگی ائمه علیهم السلام می‌بیند، نداشتند.

البته... آن‌ها را به طور مطلق هم تخطئه نمی‌کردند! بعضی را تخطئه می‌کردند، به دلایلی غیر از نفس مبارزه مسلحانه؛ بعضی را هم تأیید کامل می‌کردند؛ در بعضی هم به نحو پشت جبهه شرکت می‌کردند:





«لَوَدِدْتُ أَنَّ الْخَارِجِيَّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ خَرَجَ وَ عَلَيَّ نَفَقَةٌ عِيَالِهِ.»^۱ کمک مالی و آبرویی، کمک به جادادن و مخفی کردن و از این قبیل؛ لیکن خودشان به عنوان ائمه علیهم السلام آن سلسله‌ای که ما می‌شناسیم، وارد در مبارزه مسلحانه نبودند و نمی‌شدند.

مبارزه سیاسی، نه آن اولی است و نه این دومی؛ عبارت است از مبارزه‌ای بایک هدف سیاسی. آن هدف سیاسی چیست؟ عبارت است از تشکیل حکومت اسلامی و به تعبیر ما، حکومت علوی. ائمه علیهم السلام از لحظه وفات رسول الله صلی الله علیه و آله تا سال ۲۶۰، در صدد بودند که حکومت الهی را در جامعه اسلامی به وجود بیاورند. این، اصل مدعاست.

البته نمی‌توانیم بگوییم که می‌خواستند حکومت اسلامی را در زمان خودشان، یعنی هر امامی در زمان خودش، به وجود بیاورد. آینده‌های میان مدت و بلندمدت و در مواردی هم نزدیک مدت وجود داشت. مثلاً در زمان امام مجتبی علیه السلام، به نظر ما تلاش برای حکومت اسلامی در آینده کوتاه مدت بود. امام مجتبی علیه السلام در جواب به آن کسانی، [یعنی] مسیب بن نجبه و دیگران که می‌گفتند چرا شما سکوت کردید، می‌فرمود: «وَ إِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»^۲ و در زمان امام سجاد علیه السلام به نظر بنده، برای آینده میان مدت بود که حالا در این باره، شواهد و مطالبی را که هست، عرض خواهم کرد. در زمان امام باقر علیه السلام (علیه‌الصلاة والسلام)، احتمال زیاد این است که برای آینده کوتاه مدت بود. از بعد از شهادت امام هشتم علیه السلام به گمان زیاد، برای آینده بلندمدت بود. برای چه موقع؟ مختلف بود؛ اما همیشه بود. این معنای مبارزه سیاسی است.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۲.

۲. انبیا، ۱۱۱: «شاید آزمایشی باشد برای شما و استفاده کردن از دنیا برای مدتی معین».

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۴۳.





همه کارهای ائمه علیهم السلام، غیر از آن کارهای معنوی و روحی که مربوط به اعلانفس یک انسان و قرب او به خداست: «بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَبِّهِ»؛ یعنی درس، حدیث، علم، کلام، محاجّه با خصوم علمی، [محاجّه] با خصوم سیاسی، تبعید [و] حمایت از یک گروه، در این خط است. برای این است که حکومت اسلامی را تشکیل بدهند. این، مدعاست.

بله، این مطلب مورد اختلاف نظر بوده و خواهد بود. بنده هم اصراری ندارم که درک و برداشت من قبول بشود. اصرار دارم که این سرخ، مورد توجه دقیق قرار بگیرد و زندگی ائمه علیهم السلام بازنگری بشود. تلاشی که ما در این چند سال داشتیم، برای این بوده [است] که این مطلب را، چه نسبت به مجموع ائمه علیهم السلام و چه نسبت به هر فردی از این بزرگواران، با دلایل قابل قبول، مستند کنیم.

البته بعضی از دلایل، دلایل کلی است؛ مثل اینکه می‌دانیم امامت، ادامه نبوت است و نبی، اول امام است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ [هُوَ] الْإِمَامَ»^۱ در کلام امام صادق (علیه الصلاة والسلام) [است] و رسول الله صلی الله علیه و آله برای ایجاد نظام عدل و حق الهی قیام کرد و آن نظام را با مبارزات پیگیر خود به وجود آورد و تا بود، از آن حفاظت کرد. نمی‌شود امام علیهم السلام که دنباله نبی است، از چنین نظامی غافل بماند. این، یک استدلال کلی است که البته با بحث زیاد و توجه به نکات گوناگون، این استدلال را می‌شود تعقیب کرد.

بعضی از دلایل هم دلایل صادره از کلمات ائمه علیهم السلام یا از روش و منش زندگی آن‌هاست که باتوجه به این نکته و با تفطن^۲ به این جهت‌گیری، همه آن‌ها معنا پیدا می‌کند و حقیقت این است که یک

۱. علی بن موسی بن جعفر بن طاووس (سید بن طاووس)، الإقبال بالأعمال الحسنة فیما یعمل مرة فی السنة، ج ۱، ص ۳۳۰.

۲. با هوشیاری مطلبی را فهمیدن.



مقدار هم در توجه با این معنا، شرایط و اوضاع می‌تواند کمک کند؛ کمالینکه آن زمان برای ما چنین چیزی بود: در داخل سلول تاریخ زندان، انسان می‌توانست علت و معنا و وجه سلام بر «الْمُعَدَّبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ وَ ظَلَمِ الْمَطَامِيرِ ذِي السَّاقِ الْمَرْضُوضِ بِحَلْقِ الْقَيْدِ»^۱ را درست بفهمد....

اگر بخواهیم عنصر مبارزه سیاسی را، مشخص بکنیم، نه آن چیزی است که در مبارزات کلامی مشاهده می‌شود و نه آن چیزی که در مبارزات مسلحانه است. برای کسانی که تاریخ قرن دوم هجری را خوب می‌دانند و حرکات بنی‌العباس را از سال‌های قبل از سال ۱۰۰ هجری تا سال ۱۳۲ که آغاز حکومت بنی‌العباس است، درست مطالعه کرده‌اند، بنده می‌توانم مبارزه حاد سیاسی در زندگی ائمه علیهم‌السلام را به آن چیزی که در زندگی بنی‌العباس مشاهده می‌شود، تشبیه کنم؛ البته اگر کسی در زندگی بنی‌العباس و مبارزات آن‌ها و دعوت آن‌ها مطالعه نکرده باشد، این تشبیه، درست و رسا و گویا نیست.

در زندگی ائمه علیهم‌السلام هم همان‌طور چیزی هست؛ منتها با فرق‌های جوهری در هدف بنی‌العباس و ائمه علیهم‌السلام و در روش‌ها و در اشخاص آن‌ها و ائمه علیهم‌السلام؛ اما شکل و نقشه کار، تقریباً به هم نزدیک است؛ لذا یک‌جاهایی هم می‌بینید که دو جریان باهم مخلوط می‌شوند؛ یعنی بنی‌العباس به خاطر نزدیکی روش و تبلیغات و دعوتشان با آل علی علیهم‌السلام، در مناطق دورتر از حجاز و عراق، این‌جور وانمود می‌کنند که همان خط آل علی علیهم‌السلام هستند! حتی لباس سیاه را که «مسوده» در طلیعه دعوت بنی‌عباس در خراسان و ری، بر تن می‌کردند، می‌گفتند: «هَذَا السَّوَادُ حِدَادُ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم‌السلام وَ شُهَدَاءِ كَرْبَلَاءَ وَ زَيْدٍ وَ يَحْيَى»^۲ می‌گفتند: «این

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۷.

۲. حسین نوری طبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۳، ص ۳۲۸.





لباس ماتم آل محمد علیهم السلام و ماتم شهیدان کربلا و ماتم زید و یحیی است» و عده‌ای، حتی از سرانشان، خیال می‌کردند که دارند برای آل علی علیهم السلام کار می‌کنند!

یک‌چنین حرکتی در زندگی ائمه علیهم السلام بود؛ منتها همان‌طور که گفتیم، با سه تفاوت عنصری در هدف، در روش‌ها و [در] اشخاص. این، معنای مبارزهٔ سیاسی در زندگی ائمه علیهم السلام است. من لازم می‌دانم ترسیم کلی مبارزهٔ ائمه علیهم السلام را اول عرض کنم؛ بعد برگردیم به بعضی از نمودارهای این مبارزه در کلمات ائمه علیهم السلام.



ترسیم کلی مبارزه ائمه علیهم السلام

ترسیم کلی را در دوران سه امام اول، یعنی امیرالمؤمنین و امام مجتبی و سیدالشهدا علیهم السلام فعلاً مسکوت می‌گذارم؛ [چون] درباره آن‌ها زیاد بحث شده است و تقریباً کسی شبهه ندارد که در حرکت آن‌ها، یک جهت‌گیری و عنصر سیاسی و هدف سیاسی وجود داشته است. از دوران امام سجاد علیه السلام شروع می‌کنیم.

به نظر بنده، از دوران امام سجاد علیه السلام، یعنی از سال ۶۱ هجری تا سال ۲۶۰ که ۲۰۰ سال است، ما سه مرحله داریم: یک مرحله از سال ۶۱ تا سال ۱۳۵ [یا] ۱۳۶، یعنی شروع خلافت منصور عباسی است. این، یک مرحله است که در این مرحله، حرکت از یک نقطه شروع می‌شود، به تدریج کیفیت [و] عمق و گسترش پیدا می‌کند [و] اوج می‌گیرد تا سال ۱۳۵. سال ۱۳۵ که سال مرگ سفاح و خلافت منصور است، وضع عوض می‌شود: مشکلاتی پدید می‌آید که بسیاری از پیشرفت‌ها را متوقف و معطل می‌کند. در یک مبارزه سیاسی، این‌طور چیزی پیش می‌آید و ما هم در این دوران خودمان مشاهده کردیم.

یک مرحله دیگر، از سال ۱۳۵ تا ۲۰۲ [و] ۲۰۳ می‌باشد که سال شهادت





امام‌رضاست. این هم یک مرحله دیگر است که باز حرکت و مبارزه، از یک نقطه بالاتر از نقطه سال ۶۱ و عمیق‌تر و گسترده‌تر از آن، منتها با یک مشکلات جدیدی آغاز می‌شود و رفته‌رفته اوج و گسترش پیدا می‌کند [و] قدم‌به‌قدم به پیروزی نزدیک می‌شود تا سال شهادت امام هشتم علیه السلام که سال ۲۰۲ یا ۲۰۳ یا ۲۰۴ است. احتمالاً ۲۰۳ باشد که اینجا باز حرکت متوقف می‌شود.

با رفتن مأمون به بغداد در سال ۲۰۴ و شروع خلافت مأمونی که یکی از فصل‌های بسیار دشوار در زندگی ائمه علیهم السلام است، باز فصل جدیدی آغاز می‌شود که فصل محنت ائمه علیهم السلام است. با اینکه گسترش تشیع در آن روزها بیش از همیشه بوده، به اعتقاد بنده محنت ائمه علیهم السلام هم در آن روزها بیش از همیشه بوده است و این همان دورانی است که به‌گمان بنده، تلاش و مبارزه برای بلندمدت است؛ یعنی ائمه علیهم السلام دیگر برای پیش از غیبت صغری تلاش نمی‌کنند؛ بلکه برای بعدها زمینه‌سازی می‌کنند و این دوران، از سال ۲۰۴ تا ۲۶ ادامه پیدا می‌کند که سال شهادت امام عسکری علیه السلام است و شروع غیبت صغری است. این، سه دوره است. هریک از این سه دوره، خصوصیتی دارد.



ویژگی دوره اول مبارزه

[در] دوره اول که دوره امام سجاد علیه السلام است، کار با دشواری فراوان آغاز می‌شود. حادثه کربلا یک تکان سختی در ارکان شیعه، بلکه در همه جای دنیای اسلام داد. قتل و تعقیب و شکنجه و ظلم سابقه داشت؛ اما کشتن پسر پیغمبر و اسارت خانواده پیغمبر و بردن آنان شهر به شهر و برنیزه کردن سر عزیز زهرا که هنوز کسانی بودند که بوسه پیغمبر بر آن لب و دهان را دیده بودند، چیزی بود که دنیای اسلام را مبهوت کرد! کسی باور نمی‌کرد که کار به اینجا برسد!

اگر شعری که به حضرت زینب علیها السلام منسوب است، درست باشد [که فرمودند]:

ما تَوْهَمْتُ يَا شَقِيقَ فُؤَادِي كَانَ هَذَا مُقَدَّرًا مَكْتُوبًا

اشاره به این نکته است و این برداشت همه مردم است. ناگهان احساس شد که سیاست، سیاست دیگر است [و] سخت‌گیری از آنچه که حدس زده می‌شد، بالاتر است. چیزهای تصورنشده‌ی تصور شد و انجام شد! لذا رعب شدیدی تمام دنیای اسلام را گرفت، مگر کوفه

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵.



را و کوفه فقط به برکت توأیین و بعد به برکت مختار؛ و الا آن رعبی که ناشی از حادثه کربلا، در مدینه و در جاهای دیگر بود، حتی در مکه، با وجود اینکه عبدالله زبیر هم بعد از چندی قیام کرده بود، یک ربع بی سابقه‌ای در دنیای اسلام بود.

اگرچه حرکت توأیین در سال ۶۴ و ۶۵ که شهادت توأیین ظاهراً سال ۶۵ است، هوای تازه‌ای را در فضای گرفته عراق به وجود آورد، اما شهادت همه آن‌ها تا آخر، مجدداً جو رعب و اختناق را در کوفه و عراق هم بیشتر کرد و بعد از آنکه دشمنان دستگاه اموی، یعنی مختار و مصعب بن زبیر، به جان هم افتادند و عبدالله زبیر از مکه، مختار طرفدار اهل بیت علیهم السلام را هم نتوانست تحمل کند و مختار به دست مصعب کشته شد، باز این رعب و وحشت بیشتر و امیدها کمتر شد و بالاخره عبدالملک که سرکار آمد، بعد از مدت کوتاهی، تمام دنیای اسلام با کمال قدرت، زیر نگیب بنی امیه قرار گرفت و عبدالملک ۲۱ سال قدرتمندانه حکومت کرد!

البته لازم است مخصوصاً به ماجرای «حرّه» اشاره کنم. در سال ۶۴ که حمله مسلم بن عقبه به مدینه است، آن هم بیشتر موجب شد که باز رعب و وحشت زیاد بشود و اهل بیت علیهم السلام در غربت بیفتند. جریانش به طور خلاصه این است که یزید، جوانی از سرداران شامی را که بی تجربه بود، بر [حکومت] مدینه گماشت. او برای اینکه بلکه مدنی‌ها را با یزید مهربان کند، عده‌ای از اهل مدینه را دعوت کرد که بروند و با یزید در شام ملاقات کنند. این‌ها رفتند و با یزید در شام ملاقات کردند. یزید جایزه زیادی، پنجاه هزار درهم و صد هزار درهم، به این‌ها داد؛ ولی این‌ها که از یاران صحابه یا از اولاد صحابه بودند، وقتی دستگاه یزید را دیدند، بیشتر نسبت به او متغیر و خشمگین شدند. [آن‌ها] به

۱. علی بن موسی بن جعفر بن طاووس (سید بن طاووس)، غم‌نامه کربلا (ترجمه اللهوف علی قتلی الطفوف)، ص ۵۶.



مدینه برگشتند و عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه ادعای امارت کرد و قیام کرد و مدینه را جدای از حکومت مرکزی اعلام کرد. آن‌ها هم مسلم بن عقبه را فرستادند و آن‌چنان فاجعه‌ای در مدینه به بار آوردند که در کتب تواریخ، این حادثه، فصل گریه‌آور و غم‌باری را تشکیل می‌دهد. این هم بیشتر موجب شد که مردم احساس رعب و وحشت کنند! این رعب حاکم بردنیای اسلام بود.^۱

یک عامل دیگر در کنار این رعب به وجود آمد و آن، انحطاط فکری مردم در سرتاسر دنیای اسلام بود که ناشی از بی‌اعتنایی به تعلیمات دین، در دوران بیست‌ساله گذشته بود. از بس تعلیم دین و تعلیم ایمان و تفسیر آیات و بیان حقایق از زمان پیغمبر ﷺ در دوران بیست سال، سال ۴۰ هجری به این طرف، مهجور شد که مردم از لحاظ اعتقادات و مایه‌های ایمانی، به شدت پوچ و توخالی شده بودند. وقتی انسان زندگی مردم آن دوران را زیر ذره بین می‌گذارد، در تواریخ و روایات گوناگونی که در تواریخ هست، این واضح می‌شود. البته علما و قراء و محدثین بودند که حالا درباره آن‌ها هم عرض خواهیم کرد؛ لیکن عامه مردم دچار یک بی‌ایمانی و ضعف و اختلال اعتقادی شدید شده بودند. کار به جایی رسیده بود که حتی بعضی از ایادی دستگاه خلافت، نبوت را زیر سؤال می‌بردند! در کتاب‌ها دارد که خالد بن عبدالله قسری که یکی از دست‌نشانندگان بسیار پست و دنی‌بنی‌امیه بود، [می‌گفت: «كَانَ يَفْضَلُ خِلَافَةَ عَلِيٍّ النَّبُوَّةَ.»] می‌گفت: «خلافت از نبوت بالاتر است!»

استدلالی هم می‌آورد. می‌گفت: «أَيُّهُمَا أَفْضَلُ خَلِيفَةَ رَجُلٍ فِي أَهْلِهِ أَوْ رَسُولَهُ إِلَى أَصْحَابِهِ.»^۲ [استدلالش این بود که] شما یک نفر را جانشین خودتان در خانواده بگذارید. این بالاتر و نزدیک‌تر به شماست یا

۱. علی بن محمد بن اثیر جزری شیبانی (ابن اثیر)، الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۱۱۲ و ۱۱۷.

۲. سیدهاشم معروف الحسنی، دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص ۱۰۱.



آن کسی که برای یک پیامی به جایی می فرستید؟ پیداست آن کسی را که در خانه خودتان می گذارید و خلیفه شماس، نزدیک تر به شماس؛ پس خلیفه خدا که خلیفه رسول الله هم نمی گفتند، خلیفه الله بالاتر از رسول الله است!

این را خالد بن عبدالله قسری می گفت. دیگران هم می گفتند. بنده در اشعار شعرای دوران بنی امیه و بنی عباس که نگاه می کردم، دیدم از زمان عبدالملک، تعبیر خلیفه الله در اشعار این قدر تکرار شده است که آدمی یادش می رود که خلیفه، خلیفه پیغمبر هم هست! تا زمان بنی عباس هم ادامه داشته است... حتی آن وقتی هم که می خواست خلیفه را هجو بکند، باز خلیفه الله می گفت! همه جا در اشعار شعرای معروف آن زمان، مثل جریر و فرزدق و کثیر و دیگرانی که بودند، صدها شاعر معروف و بزرگ هستند، وقتی در مدح خلیفه حرف می زنند، خلیفه الله است، خلیفه رسول الله نیست! این، یک نمونه است. اعتقادات مردم حتی این گونه نسبت به مبانی سست شده بود. اخلاق مردم به شدت خراب شده بود.

نکته ای را بنده در مطالعه کتاب اغانی [نوشته] ابوالفرج توجه کردم و آن این است که در سال های حدود هفتاد و هشتاد و نود و صد، تقریباً تا پنجاه شصت سال بعد از آن، بزرگ ترین خواننده ها و نوازنده ها و عیاش ها و عشرت طلب های دنیای اسلام، یا مال مدینه اند یا مال مکه! هروقت خلیفه در شام، دلش برای غنا تنگ می شد و یک خواننده و نوازنده ای می خواست، می فرستاد تا از مدینه یا مکه، خواننده ها و نوازنده های معروف، مُغنی ها و حُنیاگران^۱ را برای او ببرند! بدترین و هرزه دراترین^۲ شعرا در مکه و مدینه بود! مهبط وحی پیغمبر ﷺ و

۱. آوازخوان ها.

۲. کنایه از یاهوگوترین و بیهوده گوترین شاعران است.



زادگاه اسلام، مرکز فساد و فحشا شده بود!

خوب است ما این‌ها را دربارهٔ مدینه و مکه بدانیم که متأسفانه در آثاری که ما داریم، از یک چنین چیزهایی اثری نیست و این واقعیتی است که بوده! بنده یک نمونه از رواج فساد و فحشا را عرض بکنم. در مکه، شاعری بود به نام «عمر بن ابی ربیع». [او که] جزو شاعرهای عریان‌گوی بی‌پردهٔ هرزه‌درا و البته در اوج قدرت و هنر شعری [بود]، مُرد. حالا داستان‌های خودِ عمر بن ابی ربیع و اینکه این‌ها در مکه چه کار می‌کردند، یک فصل مشبّعی از تاریخ غمبار آن روزگار است که مکه و طواف و رمی جمرات را؛ [یعنی] که در مُغنی خوانده‌ایم، مربوط به همین جاهاست؛ مال همین‌هاست. در حال رمی جمره می‌گوید:

بَدَأَ لِي مِنْهَا مَعْصَمٌ حِينَ جَمَرْتُ وَ كَفَّ حَضِيْبٌ زَيْنَتْ بِبَنَانِ
فَوَاللّٰهِ مَا أَدْرِي وَإِنْ كُنْتُ دَارِيًّا بِسَبْعِ رَمِيَّتِ الْجَمْرَامِ بِثَمَانِ

این عمر بن ابی ربیع وقتی که مُرد، راوی نقل می‌کند:

در مدینه عزای عمومی شد و در کوچه‌های مدینه مردم می‌گریستند! هر جا می‌رفتم، مجموعه‌هایی از جوان‌ها و مرد و زن ایستاده بودند و [بر] مرگ عمر بن ابی ربیع در مکه تأسف می‌خوردند. دیدم یک کنیزکی دارد دنبال کاری می‌رود؛ مثلاً سطلی در دستش است و می‌رود آب بیاورد؛ همین‌طور اشک می‌ریزد و بر مرگ عمر بن ابی ربیع گریه و زاری می‌کند و تأسف می‌خورد! به یک جمعی جوان رسید. گفتند: «چرا این قدر گریه

۱. نک: عبدالله بن یوسف بن هشام انصاری، مغنی اللیب عن کتب الاعراب، ج ۱، ص ۱۴:

«در هنگام رمی جمرات، دستبند او بر من آشکار شد و من چنان مات زیبایی دست خضاب‌شده و انگشتان زینت‌یافته او شدم که به خدا قسم، نمی‌دانم و هر چند می‌خواستم بدانم آیا هفت سنگ زدم یا هشت تا!».





می‌کنی؟» گفت: «برای خاطر اینکه این مرد! مُرد و از دست ما رفت!»

یکی گفت که: 'غصه نخور! شاعر دیگری در مکه هست!' [منظورش] خالدبن‌فخرومی [بود] که مدتی هم از طرف همین خلفای شام، حاکم مکه بوده است: از آن شاعرهایی که او هم مثل عمر بن‌ابی‌ریعه، هرزه‌گو و پرده‌درا و عریان‌سرا بود که این شعر را گفته است و [بعد هم] بنا کرد یکی از شعرهای آن شاعر، فخرومی را خواندن. وقتی که این شعر را خواند، کنیز یک‌قدری گوش کرد، که شعر و خصوصیات در اغانی نقل شده است؛ بعد اشک‌هایش را پاک کرد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخِلْ حَرَمَهُ؛ خدا را شکر که حرم خودش را خالی نگذاشت»؛ بالاخره اگر یکی رفت، یکی را جایش گذاشت! این، وضع اخلاقی مردم مدینه است!

شما داستان‌های زیادی را از شب‌نشینی‌های مکه و مدینه می‌بینید و نه فقط بین افراد پایین، بین همه‌جور مردم! آدم‌گدای گرسنه بدبختی مثل «أَشْعَبِ طُمَاعٍ» معروف که شاعر و دل‌فک بوده و مردم معمولی کوچه‌وبازار و همین کنیزک و امثال این‌ها، تا آقازاده‌های معروف قریش که من اسم نمی‌آورم، چه زنانشان، چه مردانشان، جزو همین کسانی بودند که غرق در این فحشا بودند!

در زمان امارت همین شخص فخرومی، عایشه بنت طلحه آمد. در حال طواف بود. این به او علاقه داشت. وقت اذان شد. آن خانم پیغام داد که بگو اذان نگویند که من طوافم تمام بشود. او دستور داد اذان عصر



را نگویند! به او ایراد کردند که: «تو برای خاطریک نفر، یک زن که دارد طواف می‌کند، می‌گویی نماز مردم را تأخیر بینداز؟!» گفت: «به خدا، اگر تا فردا صبح هم طوافش طول می‌کشید، می‌گفتم اذان را نگویند!»^۱ این وضع آن روزگار است! بنابراین وضع فکری و این وضع فساد اخلاقی و فساد سیاسی هم عامل دیگری است. اغلب شخصیت‌های بزرگ، سر در آخور تمنیات مادی که به وسیلهٔ رجال حکومت برآورده می‌شد، داشتند.

شخصیت بزرگی مثل محمد بن شهاب زهری که خودش یک زمانی شاگرد امام سجاد علیه السلام هم بوده، وابسته به دستگاه شد که آن نامه معروف امام سجاد علیه السلام به محمد بن شهاب زهری [که] نامه‌ای برای تاریخ است که در تحف العقول و جاهای دیگر ثبت شده است،^۲ نشان‌دهندهٔ این است که چه وابستگی‌هایی برای شخصیت‌های بزرگ بوده است. امثال محمد بن شهاب، زیاد است.

جمله‌ای را مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه)، از ابن ابی‌الحدید نقل می‌کند. مجلسی (علیه الرحمه) اول در بحار از جابر نقل می‌کنند که ظاهراً جابر بن عبدالله است. ایشان می‌گویند که امام سجاد علیه السلام فرمود: «ما نَدْرِي كَيْفَ نَصَنَعُ بِالنَّاسِ اِنْ حَدَّثْنَاهُمْ بِمَا سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ضَحْكُوا.»؛ نه فقط قبول نمی‌کنند، می‌خندند: «وَ اِنْ سَكَّنَا لَمْ يَسْعَنَا.»^۳ بعد ماجرابی را ذکر می‌کند که حضرت علیه السلام حدیثی را برای جمعی نقل کردند. کسی در بین آن جمع بود. استهزا کرد و آن حدیث را قبول نکرد. بعد دربارهٔ سعد بن مسیب و زهری می‌گوید از منحرفین بودند که

۱. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.
 ۲. نک: حسن بن علی بن شعبه حرّانی، تحف العقول عن آل الرسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ص ۲۷۴ تا ۲۷۷.
 ۳. ما نمی‌دانیم با مردم چه معامله‌ای کنیم. اگر هر چه از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده‌ایم نقل کنیم، می‌خندند و اگر ساکت باشیم [و نقل نکنیم]، طاقت نمی‌آوریم (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۲۳۴؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۲).





البته بنده این را در مورد سعد بن مسیب قبول نمی‌کنم؛ [چون] دلایل دیگری دارد که جزو حواریون امام علیه السلام بوده است؛ اما در مورد زهری و خیلی‌های دیگر، همین جور است. بعد ابن ابی‌الحدید، عدّه زیادی از شخصیت‌ها و رجال آن زمان را می‌شمرد که همه از اهل بیت علیهم السلام، منحرف بودند! بعد از امام سجاد (علیه‌الصلاة والسلام) نقل می‌کند که فرمودند: «ما بِمَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ عَشْرُونَ رَجُلًا يُحِبُّنَا.»^۱ (بیست نفر در همه مکه و مدینه نیستند که ما را دوست داشته باشند!)

این وضع دوران امام سجاد علیه السلام است، آن وقتی که ایشان می‌خواهد به این کار عظیم شروع کند و این همان دورانی است که بعدها امام صادق (علیه‌الصلاة والسلام) فرمودند: «إِزْدَدَ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِلَّا ثَلَاثَةً»؛^۲ سه نفر، فقط، بعد از ماجرای عاشورا ماندند! این حدیث، سه نفر را اسم می‌آورد: «ابو خالد کابلی»، «یحیی بن امّ طویل» و «جَبْرِینِ مَطْعَم» که علامه شوشتری احتمال می‌دهند که جبیر بن مطعم درست نیست، «حکیم بن مطعم» است. در بعضی از روایات یا شاید در بعضی از نقل‌ها... «محمد بن جبیر بن مطعم» است؛^۳ البته در بحار روایاتی هست که چهار نفر را ذکر می‌کند. در بعضی از روایات پنج نفر را ذکر می‌کند که این‌ها همه‌اش قابل جمع با همدیگر هم هست.^۴

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۳.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴.

۳. محمد بن عمر کشی، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ص ۱۱۵.

۴. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴.



مسئولیت های امام سجاد علیه السلام

این وضع امام سجاد علیه السلام است که در یک چنین زمینه قفری^۱، آن حضرت مشغول کار خودشان می شوند. حالا امام سجاد علیه السلام باید چه کار بکند؟ سه مسئولیت بر دوش امام سجاد علیه السلام است، اگر بخواهد آن هدف را تعقیب کند: اولاً باید معارف دین را به مردم زمان خودش یاد بدهد. ما اگر بخواهیم یک حکومت اسلامی به وجود بیاوریم، امکان ندارد که بدون اینکه مردم را با معارف دینی آشنا کرده باشیم، بتوانیم امید داشته باشیم یک حکومت به وجود بیاوریم؛ بنابراین، اول کار این است که معارف دینی به مردم تعلیم داده بشود.

کار دوم این است که مسئله امامت، به خصوص که مسئله مهجوری شده و یا از ذهن ها به کلی دور شده یا برای مردم بد معنا شده است، دوباره در ذهن های مردم بازسازی بشود [که] امامت یعنی چه؟ چه کسی باید امام باشد؟ امام چه شرایطی دارد؟ این هم یک کار دیگر است؛ چون بالاخره، جامعه امام داشت دیگر: عبدالملک امام بود! مردم او را امام می دانستند. پیشوای جامعه بود. آن برداشتی که ما در طول چند قرن اخیر، دو [یا] سه قرن اخیر، در معنای امام داشتیم، به کلی با آن معنایی که برای امام در صدر اسلام وجود داشته [است]، متفاوت است. هم موافقین، هم مخالفین، امام را به همان معنایی می دانستند که ما امروز در دوران جمهوری اسلامی می دانیم؛ [یعنی] امام امت: امام امت یعنی حاکم دین و دنیا.

برداشت ما از امام، در طول این دو [یا] سه قرن اخیر، ... این بود که جامعه، یک نفر را دارد که از مردم ما مالیات می گیرد، مردم را به جنگ می برد، مردم را به صلح می خواند، امور مردم را اداره می کند،

۱. قفر به بیابان بی آب و علف گویند؛ اما در اینجا کنایه از تنهایی امام سجاد علیه السلام است.





ادارات دولتی را درست می‌کند، دولتی تشکیل می‌دهد، قبض و بسط می‌کند [که] آن، اسمش حاکم است. یک نفر دیگر هم در آن طرف داریم که او هم دین مردم را، اعتقاد مردم و قرائت نماز مردم را درست می‌کند؛ هرچه همتش باشد [که] او هم اسمش عالم است و امام در دوران خودش همان عالم است که خلیفه کار خودش را می‌کرد، او هم دین مردم یا اخلاق مردم را درست می‌کرد! برداشت ما از امام این است؛ درحالی‌که در صدر اسلام، برداشت همه از امام غیر از این است: امام، یعنی پیشوای جامعه، منتها پیشوای دین و دنیا. بنی‌امیه هم همین ادعا را داشتند، بنی‌العباس هم همین ادعا را داشتند، همان مخمورهای غرق‌شده در لهو و لعب‌ها هم همین ادعاها را داشتند: آن‌ها هم خودشان را امام می‌دانستند.

به‌هرحال، پس جامعه امام داشت. امامش عبدالملک بود. امام سجاد علیه السلام باید برای مردم، معنای امامت، جهت و شرایط امامت را، آن چیزهایی که امام ناگزیر از آن‌هاست و آن چیزهایی که اگر نباشد، کسی نمی‌تواند امام باشد، تشریح و تبیین کند.

سوم اینکه بگوئید من امامم؛ یعنی آن‌کسی که باید در آنجا قرار بگیرد، منم. این سه کار را باید امام سجاد علیه السلام می‌کرد.

بیشترین تلاش را امام سجاد علیه السلام روی کار اول گذاشت؛ چون همان‌طور که گفتیم، زمینه‌ای بود که نوبت به مسئله «من امامم» نمی‌رسید. باید دین مردم درست می‌شد؛ باید اخلاق مردم درست می‌شد؛ باید مردم از این غرقاب فساد بیرون می‌آمدند؛ باید دوباره جهت‌گیری معنوی که لُبُّ اَباب دین و روح اصلی دین، همان جهت‌گیری معنوی است، در جامعه احیا می‌شد. لذا، می‌بینید که زندگی و کلمات امام سجاد علیه السلام زهد است، همه‌اش زهد: «أَنَّ عَلامَةَ الرَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا الرَّاغِبِينَ





عَنْهَا...»^۱ تا آخر. شروع یک سخن مفصل و طولانی این‌گونه است؛ اگرچه در آن سخن هم یک مفاهیم و اشاره به آن اهداف کذایی که ذکر کردیم، هست یا «أَوْ لَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا [يَعْنِي الدُّنْيَا] فَلَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِعُوهَا بغيرها».^۲

کلمات امام سجاد علیه السلام بیشترینش زهد است، بیشترینش معارف است؛ اما باز معارف را هم در لباس دعا [فرموده‌اند]؛ چون همان‌طور که گفتیم، اختناق در آن دوران و نامساعد بودن وضع، اجازه نمی‌داد که امام سجاد علیه السلام بخواهند با آن مردم، بی‌پرده و صریح و روشن حرف بزنند؛ نه فقط دستگاه‌ها نمی‌گذاشتند، مردم هم نمی‌خواستند! اصلاً آن جامعه، یک جامعه نالایق و تباه‌شده و ضایع‌شده‌ای بود که باید بازسازی می‌شد. ۳۴ سال، ۳۵ سال، از سال ۶۱ تا ۹۵، زندگی امام سجاد علیه السلام این‌طوری گذشته [است]؛ البته هرچه گذشته، وضع بهتر شده است؛ لذا در دنباله همان حدیث «رَأَى النَّاسَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ» از امام صادق علیه السلام دارد که «ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لِحِقْوًا وَ كَثْرًا»؛^۳ (بعد مردم ملحق شدند...) و ما می‌بینیم که همین‌طور است. دوران امام باقر علیه السلام، وضع فرق کرد. این به خاطر زحمات ۳۵ ساله امام سجاد علیه السلام بود.

در کلمات امام سجاد علیه السلام توجه به کادرسازی هم هست. در کتاب شریف تحف العقول، چند کلام طویل از امام سجاد علیه السلام نقل شده است... لحن و خطاب این احادیث، نشان‌دهنده کاری است که امام سجاد علیه السلام می‌کرد.

۱. «علامت کسانی که در دنیا زاهد و پارسایند و دل به آخرت بسته‌اند:...» (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۲۸).

۲. «آیا آزادمردی نیست که این لقمه جویده، یعنی دنیا را برای اهل آن بگذارد؟! بهایی برای جان شما جز بهشت نیست؛ مبادا آن را به چیز دیگری معامله کنید!» (حسن بن علی بن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ص ۳۹۱).

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴.





یکی از این‌ها معلوم است که خطاب به عامه مردم است... که با «أَيُّهَا النَّاسُ» شروع می‌شود. در این خطاب، تذکر به معارف اسلامی است. حضرت علیه السلام در این حدیث مفصل می‌فرمایند که وقتی انسان را در قبر می‌گذارند، از ربّ او سؤال می‌کنند، از پیغمبر او، از دنیای او و از امام او سؤال می‌کنند.^۱ این یک لحن ملایم و رقیقی است که به درد عامه مردمی که در حیطة تبلیغات امام سجاد علیه السلام قرار می‌گرفتند، می‌خورد. اما یک حدیث دیگر هست که آن، جور دیگری شروع می‌شود و مضمون آن هم نشان می‌دهد که مربوط به خواص است. اولش این‌گونه شروع می‌شود: «كفانا الله وَايَاكُمْ كَيْدَ الظَّالِمِينَ وَبَغْيَ الْحَاسِدِينَ وَبَطْشَ الْجَبَّارِينَ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَا يَفْتِنَنَّكُمْ الطَّوَاغِيَةُ...»^۲ این مربوط به عامه مردم نیست؛ مشخص است که مربوط به عده خاصی است.

حدس می‌شد زد که امام علیه السلام در طول این مدت یا در دوره‌های مختلف، در سال‌های مختلف و با جمع‌های مختلف، دو [یا] سه جور بیان و تعلیمات داشته‌اند: بعضی از آن‌ها آن‌طور است، بعضی این‌گونه است، در بعضی هم اشاره به دستگاه حاکم و طواغیت زمان هست [و] در بعضی، فقط به کلیات و مسایل اسلامی اکتفا شده است و لاغیر.

این، زندگی امام سجاد علیه السلام است که در طول این ۳۵ سال، آرام آرام آن محیط تاریک و ظلماتی، آن مردم غافل و بی‌خبر را از چنگ شهوات، از یک طرف و تسلط دستگاه‌های جبار از یک طرف و کمند علمای سوء وابسته به دستگاه‌ها از یک طرف کنار می‌کشد و نجات می‌دهد و مجموعاً یک عده و یک مجموعه مؤمن علاقه‌مند صالحی که بتوانند برای کارهای آینده قاعده‌ای بشوند، به‌وجود می‌آورد؛ این، زندگی

۱. نک: حسن بن علی بن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ص ۲۴۹.
۲. «خداوند نیرنگ ستمکاران و تجاوز حسودان و یورش زورگویان را از ما و شما کفایت [و دور] کند. ای مؤمنان، طاغوت‌ها و... شما را نفریبند» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۵).



امام سجاد علیه السلام است؛ البته جزئیات زندگی آن حضرت، جای بحث جداگانه‌ای دارد که... در بحث کنونی ما نمی‌گنجد. بعد، نوبت به امام باقر علیه السلام می‌رسد. زندگی امام باقر علیه السلام، دنباله همان خط است؛ منتها وضع بهتر شده است. آنجا هم تعلیمات دین و معارف اسلامی است؛ اما اولاً مردم دیگر آن بی‌اعتنایی و بی‌مهری را نسبت به خاندان پیغمبر علیه السلام ندارند. وقتی امام باقر علیه السلام وارد مسجد مدینه می‌شود، عده‌ای از مردم همواره حلقه می‌زنند، دور او را می‌گیرند و از او استفاده می‌کنند که می‌گوید: امام باقر علیه السلام را در مسجد مدینه دیدم «و حَوْلَهُ أَهْلُ خُرَاسَانَ وَ غَيْرُهُمْ»^۱. از بلاد دوردست، از خراسان و جاهایی که نزدیک اینجاها نیستند، عده‌ای آمدند و دور حضرت را گرفتند. این نشان دهنده آن است که دارد تبلیغات، مثل امواجی به سرتاسر جهان اسلام سرایت می‌کند و مردم نقاط دوردست، دلشان به اهل بیت علیهم السلام نزدیک می‌شود.

در یک روایت دیگر دارد: «اِحْتَوَسَّهٗ اَهْلُ خُرَاسَانٍ...»؛ در حاشیه او نشسته بودند و او را در میان خود گرفته بودند و آن حضرت و آن‌ها درباره مسائل حلال و حرام صحبت می‌کردند. بزرگان علمای زمان، پیش امام باقر علیه السلام درس می‌خوانند و استفاده می‌کنند. شخصیت معروفی مثل «عکرمه» شاگرد ابن عباس، وقتی می‌آید خدمت امام باقر علیه السلام که از آن حضرت حدیث بشنود، شاید هم برای اینکه امتحانش بکند، دست و بالش می‌لرزد و در آغوش امام می‌افتد! بعد خودش تعجب می‌کند و می‌گوید: من بزرگانی مثل ابن عباس را دیدم، از آن‌ها حدیث شنیدم؛ ولی هرگز یابن رسول الله، این حالتی که در مقابل تو به من دست داد، دست نداده بود! و ببینید امام باقر علیه السلام در جوابش چقدر

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۵۴؛ محمد یعقوب کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۲۵۶.





صریح می‌گویند: «وَيْلَكَ يَا عَبْدَ أَهْلِ الشَّامِ إِنَّكَ بَيْنَ يَدَيِ «بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُزْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ»^۲ (تو در مقابل عظمت معنویت است که مجبوری این‌گونه به خودت بلرزی، ای بنده کوچک شامیان!)

کسی مثل ابوحنیفه که از فقها و بزرگان زمان است، خدمت امام باقر علیه السلام می‌آید و از آن حضرت معارف و احکام دین را فرا می‌گیرد و بسیاری از علمای دیگر، جزو شاگردان امام باقر علیه السلام هستند و سیطره علمی امام باقر علیه السلام در اکناف عالم چنان می‌پیچید که [به] باقرالعلوم معروف می‌شود.^۳ پس می‌بینید که وضع اجتماعی و وضع عاطفی مردم و احترامات آن‌ها نسبت به ائمه علیهم السلام در زمان امام باقر علیه السلام فرق کرده، تفاوت کرده است. به همین نسبت، ما می‌بینیم که حرکت سیاسی امام باقر علیه السلام هم تندتر است؛ یعنی امام سجاد علیه السلام در مقابله با عبدالملک، روبه‌رو، تندی و سخن درشت و سخنی که بتوانند آن را به‌عنوان یک قرینه بر مخالفت بگیرند، ندارند. عبدالملک به امام سجاد علیه السلام درباره فلان موضوع نامه می‌نوشت، حضرت هم جواب او را می‌دادند؛ البته جواب پسر پیغمبر، همیشه یک جواب محکم و متین و دندان‌شکن است؛ اما در آن، تعرض به آن صورت نیست؛ ولی در مورد امام باقر علیه السلام (علیه الصلاة والسلام) این‌طور نیست.

حرکت امام باقر علیه السلام آن‌چنان است که هشام بن عبدالملک احساس وحشت می‌کند و می‌بیند که باید آن حضرت علیه السلام را زیر نظر قرار بدهد و می‌خواهد آن حضرت را به شام بفرستد. البته امام سجاد علیه السلام [را] هم در دوران امامتشان، بعد از آن دفعه اول، با غل و زنجیر و این‌ها به شام بردند؛ لیکن وضع در آنجا جور دیگری است و امام سجاد علیه السلام همیشه

۱. نور، ۳۶.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۵۸؛ محمدبن علی بن شهر آشوب سزوی مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۸۲.

۳. فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۵۰۵.



با ملاحظه بیشتر بر خورد می‌کردند؛ اما در مورد امام باقر علیه السلام ما لحن کلام را تندتر می‌بینیم.

بنده چند روایت را در مذاکرات حضرت باقر علیه الصلاة والسلام با اصحابشان دیدم که نشانه دعوت به حکومت و خلافت و امامت [است] و حتی نوید آینده در آن‌ها مشاهده می‌شود. یک روایت، این روایتی است که در بحار است. نقل می‌کند که منزل حضرت ابی جعفر علیه السلام پر از جمعیت بود. پیرمردی آمد که به عصایی تکیه داده بود. آمد و سلام کرد و خدمت حضرت اظهار علاقه و اظهار محبت کرد و بعد پهلوی حضرت علیه السلام نشست و گفت:

فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَحِبُّكُمْ وَ أَحِبُّ مَنْ يُحِبُّكُمْ وَ وَاللَّهِ مَا أُحِبُّكُمْ
وَ أَحِبُّ مَنْ يُحِبُّكُمْ لَطَمَعَ فِي دُنْيَا وَ [اللَّهِ] إِنِّي لَأُبْغِضُ
عَدُوَّكُمْ وَ أَبْرَأُ مِنْهُ وَ وَاللَّهِ مَا أُبْغِضُهُ وَ أَبْرَأُ مِنْهُ لَوْ شَرَّكَانَ بَيْنِي
وَ بَيْنَهُ وَ وَاللَّهِ إِنِّي لِأَجُلُّ حَلَالِكُمْ وَ أَحَرِّمُ حَرَامَكُمْ وَ أَنْتَظِرُ
أَمْرَكُمْ (انتظار امر) فَهَلْ تَرْجُو لِي جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ.^۱

یعنی «آیا امید داری که من آن روزگار شما را ببینم، چون منتظر امر شما هستم، یعنی منتظر فرارسیدن دوران حکومت شما هستم.» «أمر»، «هَذَا الْأَمْر» و «أَمْرُكُمْ» در تعبیرات آن دوره، چه تعبیرات بین ائمه علیهم السلام و اصحاب ائمه، چه مخالفینشان [و] دشمنانشان، یعنی «حکومت». مثلاً هارون اشاره می‌کند: «وَاللَّهِ لَوْ تَنَازَعْتَ مَعِي فِي هَذَا الْأَمْرِ؛ یعنی خلافت یعنی امامت. «أَنْتَظِرُ أَمْرَكُمْ» یعنی خلافتتان. بلاشک این تعبیر به این معناست. آن وقت سؤال می‌کند که: «آیا اجازه می‌دهید که من به آن روز برسیم، آن روز را ببینم؟» «فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِلَيَّ إِلَى حَتَّى أَقْعُدَهُ إِلَيَّ جَنْبِهِ؛» او را نزدیک آوردند. پهلوی خودشان نشاندهند.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۶۳؛ محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۷۶.

«ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا الشَّيْخُ إِنَّ أَبِي عَلِيٌّ بَنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام أَنَاهُ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْ مِثْلِ الَّذِي سَأَلْتَنِي عَنْهُ.»^۱ که البته این را ما در روایات امام سجاد علیه السلام پیدا نمی‌کنیم: حضرت، از قول امام سجاد علیه السلام نقل می‌کند. یقیناً می‌شود فهمید که اگر امام سجاد علیه السلام در یک جمع بزرگی، این قضیه را فرموده بودند، به گوش دیگران و ماها هم می‌رسید؛ اما چیزی را که امام سجاد علیه السلام سراً، به‌گمان زیاد فرمودند، اینجا امام باقر علیه السلام علناً می‌گویند.

بعد، از قول پدرشان نقل می‌کنند که فرمود: «إِنْ تَمُتْ تَرِدْ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ عَلَيَّ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ بَنِ الْحُسَيْنِ وَ يَنْلِجُ قَلْبُكَ وَ يَبْرُدُ فُؤَادُكَ وَ تَقْرُ عَيْنُكَ وَ تُسْتَقْبَلُ بِالرُّوحِ وَ الرِّيحَانِ مَعَ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ لَوْ قَدْ بَلَغَتْ نَفْسُكَ هَاهُنَا وَ أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ وَ إِنْ تَعَشَّ تَرَى مَا يُعْرِئُ اللَّهُ بِهِ عَيْنَكَ وَ تَكُونُ مَعَنَا فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى.»^۲ یعنی، مایوسش نمی‌کنند [و می‌فرمایند]: «اگر بمیری که با پیغمبر هستی و فلان، چون پیر بوده، اگر هم بمانی، با خود ما خواهی بود.» یعنی چنین تعبیراتی در کلام امام باقر علیه السلام هست.

اما آن چیزی که می‌خواستیم در زندگی امام باقر علیه السلام عرض بکنم: اولاً در یک روایت از امام باقر علیه السلام برای خروج تعیین وقت شده [است] و این چیز عجیبی است: «عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثُّمَالِيِّ [بِسْنَدِ الْعَالِ، حَدِيثٌ فِيهِ كَافِي] قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ يَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ.» قرار بوده در سال ۷۰، حکومت تشکیل بشود! «فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ

۱. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: «ای پیرمرد همانا مردی نزد پدرم علی بن حسین علیه السلام شرفیاب شد و این پرسشی که تو از من کردی، او از پدرم کرد...» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۷۶؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۶۲).

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۷۶؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۶۲.

اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخَرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ فَحَدَّثَنَاكُمْ فَأَدْعَتْكُمْ
 الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ قِنَاعَ السُّرْرِ وَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتاً عِنْدَنَا وَ
 ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^۱ [قال أبو حمزة]
 ابو حمزه اين حديث را می گوید: «فَحَدَّثْتُ بِذَلِكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ
 قَدْ كَانَ كَذَلِكَ»^۲

سال ۱۴۰، دوران زندگی امام صادق علیه السلام است. این همان چیزی است
 که بنده هم قبل از آنکه این حدیث را ببینم، از روال زندگی ائمه علیهم السلام
 به نظرم می رسید که دوران حکومتی که امام سجاد علیه السلام آن گونه برایش
 کار می کند و امام باقر علیه السلام آن گونه کار می کند، به دوران امام صادق علیه السلام
 می افتد. وفات امام صادق علیه السلام، سال ۱۴۰ است؛ یعنی بعد از [سال]
 ۱۳۵ که بنده قبلاً عرض کردم در سال ۱۳۵ منصور روی [کار] می آید. اگر
 منصور روی کار نمی آمد یا اگر حادثه بنی عباس پیش نمی آمد، تقدیر
 عادی الهی این بود که باید در سال ۱۴۰، حکومت الهی و حکومت
 اسلامی سر کار باشد و ائمه علیهم السلام داشتند این طور کار می کردند.

وضع دوران امام باقر علیه السلام

این بحث دیگری است. درباره اینکه این آینده، مورد توقع و انتظار
 ائمه علیهم السلام بوده، بحث ندارم. آن یکی از فصول جداگانه این بحث
 است... الان، صحبت من سر وضع امام باقر (علیه الصلاة والسلام) است
 که ایشان در آن دوران، به این معنا تصریح می کنند: بیان می کنند که
 سال ۱۴۰ قرار بوده [است]. ما به شما گفتیم، شما افشا کردید و خدای

۱. رعد، ۳۹.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸.





متعال دیگر تأخیر انداخته، به ما هم نگفته، ما هم به شما نمی‌گوییم! این یکی از خصوصیات دوران امام باقر علیه السلام است. یک جمله دیگر در باب زندگی امام باقر علیه السلام عرض بکنم...، اجمالاً زندگی آن حضرت یک زندگی ای است که مبارزه در آن واضح‌تر است، منتها مبارزه حاد مسلحانه نه.

زیدبن علی، برادر حضرت، به امام باقر علیه السلام مراجعه می‌کند. حضرت می‌گویند: «قیام نکن» و آن چیزی که دیده شده است که بعضی به جناب زید اهانت می‌کنند که ایشان حرف امام علیه السلام را که گفته بودند: «قیام نکن»، گوش نکرد، نه، این‌طور نیست. امام باقر علیه السلام فرمودند: «قیام نکن» و او گوش کرد و قیام نکرد؛ ولی با امام صادق علیه السلام که مشورت کرد، امام نفرمودند: «قیام نکن». امام او را تشویق کردند که: «قیام بکن» و خود امام صادق علیه السلام آرزو کردند که: «ای کاش من جزو کسانی بودم که با زید بودند وقتی که شهید شد!» بنابراین جناب زید به هیچ‌وجه نباید مورد این بی‌توجهی و بی‌لطفی قرار بگیرد.

قیام مسلحانه را قبول نمی‌کردند و قبول نکردند؛ اما مبارزه سیاسی حاد که واضح است؛ یعنی به‌نظر می‌رسد. این مبارزه، مبارزه‌ای است که می‌شود فهمید؛ درحالی‌که در دوران امام سجاد علیه السلام برای کسی که نگاه می‌کرد، احساس مبارزه نمی‌شد؛ ولی در زندگی امام باقر علیه السلام این احساس می‌شود.

بعد از آن هم که دوران زندگی این بزرگوار به پایان می‌رسد، ما می‌بینیم که آن حضرت علیه السلام، حرکت مبارزی خودشان را با آن ماجرای منا ادامه می‌دهند و [می‌فرمایند: «**يَا جَعْفَرُ أَؤَقِفُ لِي مِنْ مَالِي كَذَا وَ كَذَا**]] لِتَوَادِبِ تَنْدُئِي عَشْرَ سِنِينَ بِمِئَةِ أَيَّامٍ مَنِيَّ». «ده سال بایستی در منا بر امام باقر علیه السلام

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۰۷؛ محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۱۷.



گریه بکنند! این ادامه همان مبارزه است. گریه بر امام باقر علیه السلام، آن هم در منا، به چه منظوری است؟! ... در زندگی ائمه علیهم السلام، آنجایی که گریه تحریض شده است، بر امام حسین علیه السلام (علیه الصلاة والسلام) است که روایات متقن مسلم قطعی دارد.^۱ بنده جای دیگری یادم نمی‌آید! بر شهادتشان چرا: در مورد حضرت رضا علیه السلام در هنگام حرکتشان، [اطرافیان خود را] جمع کردند که برایشان گریه کنند^۲ که این یک حرکت کاملاً سیاسی و جهت‌دار و معنی‌داری بود. [جای دیگری یادم نمی‌آید،] جز در مورد امام باقر علیه السلام که حضرت وصیت می‌کنند و هشتصد درهم از مال خودشان را می‌گذارند که این کار را در منا بکنند.^۳

فرق منا با عرفات و مشعر و مکه

منا با عرفات فرق دارد، با مشعر و با خود مکه فرق دارد. مردم در مکه متفرق‌اند: شهر است، مشغول کارشان‌اند. در عرفات یک صبح تا عصر بیشتر نیست. صبح که می‌آیند، خسته‌اند. عصر هم باعجله دارند می‌روند که به جاهای دیگر برسند. مشعریک چندساعتی در شب است، گذرگاهی است در راه منا؛ اما منا سه شب متوالی است. کسانی که بخواهند در این سه شب، روزها خودشان را به مکه برسانند و شب برگردند، کم‌اند. آنجا می‌مانند، در آن زمان و با وسایل آن روز، درحقیقت سه شبانه‌روز، هزارها انسان آنجا هستند که از اکناف عالم اسلام آمده‌اند و انسان می‌بیند که جای مناسبی است برای اینکه انسان در آنجا تبلیغ کند. هر حرفی که

۱. نک: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵ تا ۲۸۷.

۲. نک: محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ۲۱۷ و ۲۱۸.

۳. نک: عبدالرزاق بن محمد موسوی مُقَرَّم (مقرم)، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۱۰۱.





بخواهد به دنیای اسلام برسد، جایش آنجاست.

با وضع آن روز که رادیو و تلویزیون و روزنامه و وسایل ارتباط جمعی نبوده، آنجا وقتی یک عده بر محمدبن علی علیه السلام از اولاد پیغمبر گریه می‌کنند، همه قاعدتاً سؤال خواهند کرد که: «چرا گریه می‌کنید؟» انسان برای هر مرده‌ای که گریه نمی‌کند! مگر به او ظلم شده بود؟ مگر کشته شده؟ چه کسی به او ظلم کرده؟ چرا به او ظلم کردند؟ و سؤال‌های فراوانی از این قبیل به دنبالش می‌آید. این همان حرکت سیاسی مبارزه بسیار دقیق و حساب شده در دوران زندگی امام باقر علیه السلام است.

یک نکته دیگر را هم بنده توجه کردم و آن این است که استدلال‌هایی را که در نیمه اول قرن اول هجری، در باب خلافت، بر زبان اهل بیت علیهم السلام می‌گذشت، همان‌ها را امام باقر علیه السلام هم تکرار می‌کنند. استدلال بر امامت، به نزدیکی به پیغمبر؛ [یعنی] همان استدلالی که امیرالمؤمنین علیه السلام در صدر اول می‌کردند که عرب قریش را مقدم کردند و قریش به خاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر عجم تفاخر کردند و قریش به خاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، بر غیر قریش تفاخر کردند؛ اما ما را که نزدیکان به پیغمبر هستیم، کنار می‌گذارند و دیگران می‌آیند! اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مایه تفاخر عرب بر عجم و قریش بر غیر قریش است، پس اینجا هم مایه تفاخر بر دیگران و مایه اولویت ما بر دیگران است. این استدلال، استدلال امیرالمؤمنین علیه السلام است که در صدر اول، بارها در کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام تکرار شده است.

ما می‌بینیم که امام باقر علیه السلام هم در سال‌های بین ۹۵ و ۱۱۴ که دوران امامت این حضرت است، این کلمات را بیان می‌کنند؛ [یعنی] محاجه برای خلافت. این، چیز خیلی معناداری است و نشان دهنده جهت‌گیری و انگیزه‌ها و روشن بودن این مطلب است.



دوران زندگی امام صادق علیه السلام

دوران امام باقر علیه السلام هم تمام می‌شود. از سال ۱۱۴، زندگی امام صادق علیه السلام شروع می‌شود تا سال ۱۴۸ که مهم‌ترین دوران در این مرحله اول، دوران زندگی امام صادق علیه السلام است.

امام صادق علیه السلام دو مرحله در این دوران طی می‌کنند: یکی از سال ۱۱۴ تا سال ۱۳۲، یا تا سال ۱۳۵، یا تا غلبه بنی‌عباس است، یا تا خلافت منصور. این یک دوره است که دوران آسایش و گشایش بود. آن زمانی که معروف شده است به خاطر اختلاف بنی‌امیه و بنی‌عباس، ائمه علیهم السلام فرصت کردند، مربوط به این دوران است. زمان امام باقر علیه السلام چنین چیزی نبود. زمان امام باقر علیه السلام قدرت بنی‌امیه بود و هشام بن عبدالملک «و کان هشام رجلهم» که مرد بنی‌امیه و بزرگ‌ترین شخصیت بنی‌امیه بعد از عبدالملک، هشام بود.

بنابراین در زمان امام باقر علیه السلام هیچ‌گونه اختلافی بین کسی و کسی نبوده که موجب این باشد که ائمه علیهم السلام بتوانند از فرصت استفاده کنند. [این،] مربوط به زمان امام صادق علیه السلام است؛ آن هم مربوط به این دوران که دوران آهسته‌آهسته شروع دعوت بنی‌عباس و گسترش دعوت این‌ها و اوج دعوت شیعی علوی در سرتاسر دنیای اسلام بود که الان مجالش نیست؛ اما آن وقتی که امام صادق علیه السلام به حکومت رسیدند، من در صحبتی که بعد هم پیاده و چاپ شده است، شرح دادم که در دنیای اسلام: در آفریقا، در خراسان، در فارس، در ماوراءالنهر، در جاهای مختلف دنیای اسلام، چه درگیری‌ها و چه جنگ‌هایی بوده است! چنین وضع عجیبی بوده که امام صادق علیه السلام برای بیان معارف اسلامی از فرصت استفاده کردند: همان سه نکته‌ای



که در زندگی امام سجاد علیه السلام بود، [یعنی] معارف اسلامی، مسئله امامت و به خصوص تکیه بر روی امامت اهل بیت علیهم السلام. [این] سومی در دوران زندگی امام صادق علیه السلام، در این دوران اول، به وضوح مشاهده می شود. البته اینجا مسئله امامت را باید مطرح کرد که ببینید چه می کردند. یک نمونه این است: عمر بن ابی القدام می گوید: «رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ عَرَفَةَ بِالْمَوْقِفِ وَ هُوَ يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ.» حضرت در عرفات، در روز عرفه، در وسط مردم ایستاده بودند و به اعلا صوت، با فریاد، جمله ای را می گفتند. به یک طرف رو می کردند و این جمله را می گفتند؛ بعد به یک طرف دیگر رو می کردند و می گفتند. به چهار طرف رو می کردند و این مطلب را با فریاد می گفتند. حالا آن [مطلب] چیست؟ «وَهُوَ يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ [هُوَ] الْإِمَامَ.»

می بینید! توجه به معنای امامت است؛ [یعنی] بیدار کردن مردم نسبت به حقیقت امام که امامت چیست و آیا این ها که سر کارند، شایسته امامت اند یا نه؟! «ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ هَهُ.» می گوید سؤال کردم: «فَيُنَادِي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لِمَنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ يَسَارِهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ اثْنَيْ عَشَرَ صَوْتًا.»^۱ هر طرفی، سه بار فریاد می کرد و این ها را می گفت! حضرت دوازده مرتبه این جمله را در عرفات تکرار کرد. بعد می گوید: «پرسیدم که آن 'هه' یا 'هه' یعنی چه؟» گفتند: «در لغت، مثلاً بنی فمین' یا بنی فلان، یعنی 'من'. کنایه است از 'من'. یعنی بعد از محمد بن علی علیه السلام، من امام هستیم. این، یک نمونه است. یک نمونه دیگر: «قَالَ قَدِمَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَى خُرَّاسَانَ فَدَعَا النَّاسَ إِلَى وِلَايَةِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَرَّقَهُ أَطَاعَتْ وَ أَجَابَتْ...»^۲

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۴۶۶؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۵۸.
 ۲. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۷۲.



یک نفر از مدینه بلند شده و [به] خراسان آمده [و] مردم را به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام به ولایت جعفر بن محمد علیه السلام دعوت می‌کند، یعنی به حکومتش. اصلاً شما ببینید در دوران مبارزات، آن وقتی که ما توانستیم بگوییم «جمهوری اسلامی» یا «حکومت اسلامی» چه موقع بود؟

در طول سال‌های مبارزه، حداکثر این بود که ما حدود اسلامی را در باب حکومت، مثلاً بیان کنیم؛ [یعنی] آن‌هایی که درباره حکومت بحث می‌کردند، بیان کنند که چگونه آدم‌هایی باید حاکم باشند و نظر اسلام درباره حکومت چیست؟ این، حداکثر چیزی بود که ما در سال ۵۷ می‌گفتیم یا حداکثر سال ۵۶ بود که ما در محافل خصوصی، اسم حکومت اسلامی را آوردیم که تازه حاکمش را معین نمی‌کردیم؛ پس ببینید اینکه زمان امام صادق علیه السلام بلند می‌شوند، می‌روند در اقصی نقاط اسلام، مردم را به حکومت امام صادق علیه السلام دعوت می‌کنند، معنایش چیست؟ معنایش «اقتراب الاجل»^۱ است. این همان سال ۱۴۰ است. این همان چیزی است که به طور طبیعی، خیز حرکت ائمه علیهم السلام ایجاد می‌کرده است که در آن دوران‌ها حکومت اسلامی به وجود بیاید. حُب رفته است و مردم را به ولایت جعفر بن محمد علیه السلام دعوت می‌کند؛ البته ما امروز معنای ولایت را خوب می‌فهمیم. در قبل، ولایت را فقط به محبت معنا می‌کردند؛ [پس] مردم را که به ولایت دعوت کرده، یعنی به محبت جعفر بن محمد علیه السلام دعوت کرده است؛ [در حالی که] دعوتی [فقط] به محبت ندارد؛ بعد هم اگر دعوت بکنند، دیگر این دنباله‌هایش معنی ندارد. توجه کنید: «فَرَّقَةٌ أَطَاعَتْ وَأَجَابَتْ.» (یک فرقه اطاعت و اجابت کردند.) «وَوَفَّرَةٌ جَحَدَتْ وَأَنْكَرَتْ.» (و یک فرقه انکار کردند.)

۱. نک: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۲۹.



گفتند: «نه.» حُب محبت اهل بیت علیهم السلام را [که] غالباً در دنیای اسلام انکار نمی‌کردند؛ [پس] چیز دیگری است. «وَفِرْقَةٌ وَرَعَتْ وَوَقَفْتُ.» توقف و تورّع، دیگر مربوط به محبت نیست، مربوط به یک چیز دیگر است: این همان حکومت است.

یک فرقه هم تورّع کردند؛ بعد «فَخَرَجَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ رَجُلٌ فَدَخَلُوا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام» که خدمت حضرت می‌آیند و صحبت‌هایی می‌کنند، حضرت به یکی از آن متوقفین که در مقابل حضرت قرار گرفته، می‌گوید: «تو که تورّع و توقف کردی، چرا در کنار آن نهرِ فلان تورّع نکردی که فلان کار خلاف را انجام دادی؟» که او یک دفعه متنبّه می‌شود و می‌فهمد که حضرت تعریض می‌کنند.^۱

۱. نک: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۷۲.



ویژگی‌های دوره دوم مبارزه

این نشان می‌دهد آن‌کسی که [به] خراسان رفته، از پیش خود هم نرفته، خلاف رضای امام علیه السلام هم نبوده؛ بلکه امام هم قضیه را دنبال می‌کردند. این مربوط به دوران امام صادق (علیه الصلاة والسلام) است که البته این دوران خیلی پرشورتر است، تا وقتی که منصور سر کار می‌آید. البته وقتی منصور سر کار می‌آید، وضع سخت می‌شود و زندگی حضرت علیه السلام برمی‌گردد به حالا [یعنی] لا اقل دوران زندگی امام باقر علیه السلام اختناق حاکم می‌شود. همان وقتی که حضرت را تبعید می‌کنند، بارها حضرت علیه السلام به «حیره»، به «رمیله»، به کجا و کجا تبعید شدند.

دفعات متعدد، منصور حضرت علیه السلام را خواست. یک بار گفت: «قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْكَ.»^۱ یک بار خطاب برای حاکم مدینه فرستاد که «أَنْ أَحْرِقَ عَلِيَّ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ دَارَهُ»^۲ خانه‌اش را آتش بزن! که حضرت آمدند در میان آتش‌ها و نمایش غریبی را نشان دادند: «أَنَا ابْنُ أَعْرَاقِ الثَّرَى»^۳ که خود این، آن مخالفین را بیشتر منکوب کرد. برخورد بین منصور و حضرت

۱. فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۵۲۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۷۳.

۳. «من فرزند رگ‌های تهنده زمینم» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۷۳).





صادق علیه السلام برخورد بسیار سختی است: بارها حضرت را تهدید کرد! البته آن روایاتی هم که دارد که حضرت علیه السلام پیش منصور تذلل و کوچکی کردند، هیچ کدام درست نیست. بنده دنبال روایات رفتم. اصلاً اصلی و اساسی ندارد. غالباً به ربیع حاجب می‌رسد. ربیع حاجب فاسق قطعی است. از نزدیکان منصور است. یک‌عده هم ساده‌لوحانه گفته‌اند که ربیع شیعه بوده است! ربیع کجایش شیعه بود؟! دنبال زندگی ربیع بن یونس رفتیم، یکی از آن افرادی است که از خانه زادی در دستگاه بنی عباس آمده و نوکری آن‌ها را کرده و حاجب منصور بوده و بعد هم خدمات فراوانی کرده است. وقتی که منصور می‌مرد، اگر ربیع نبود، خلافت از دست خانواده منصور بیرون می‌رفت. عموهایش بودند، این بود که وصیتنامه‌ای به نام مهدی، پسر منصور، جعل کرده و مهدی را به خلافت رساند؛ بعد هم فضل بن ربیع، پسر همین شخص است. خانواده‌ای هستند جزو وفاداران و مخلصین بنی عباس؛ هیچ ارادتی هم به اهل بیت علیهم السلام نداشتند و هرچه هم جعل کرده، برای خاطر این [بود] که حضرت را در شمعۀ آن روز محیط اسلامی، یک چنین آدمی وانمود کند که باید در مقابل خلیفه تذلل کرد تا دیگران تکلیف خودشان را بدانند.

به هر حال، برخورد بین امام صادق علیه السلام و منصور خیلی تند است تا به شهادت امام صادق علیه السلام منتهی می‌شود، در سال ۱۴۸؛ البته دنباله قضیه و زندگی امام موسی بن جعفر علیه السلام، فوق العاده زندگی شورانگیزی است که به نظر بنده، اوج این حرکات مبارزه، مربوط به زمان موسی بن جعفر علیه السلام است و ما متأسفانه از زندگی موسی بن جعفر علیه السلام گزارش درست و حسابی [ای] در دست نداریم. گاهی یک چیزهایی گوشه و کنار از زندگی آن حضرت پیدا می‌شود که آدم را مبهوت می‌کند.



امام موسی بن جعفر علیه السلام مدتی پیدا نبودند؛ یعنی هارون دنبالشان می‌گشته، حضرت را پیدا نمی‌کرده است. کسانی را می‌برده، شکنجه می‌کرده که شما بگویید موسی بن جعفر علیه السلام کجاست؟ این یک چیز بی‌سابقه است.

ابن شهر آشوب در مناقب، روایتی را نقل می‌کند که موسی بن جعفر علیه السلام در یک مدتی «دَخَلَ [مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ] بَعْضَ قُرَى الشَّامِ مُتَنَكِّرًا هَارِبًا»؛ [به‌طور ناشناس وارد برخی روستاهای شام شدند]... ما این چیز را درباره هیچ‌یک از ائمه علیهم السلام نداریم که: «فَوَقَعَ فِي غَارٍ وَفِيهِ رَاهِبٌ...» [رسیدند به در غاری. آنجا راهبی بود که هر سال، یک روز پیروان خود را موعظه می‌کرد]. بعد با آن راهب صحبت کردند. چه کردند! چه گفتند! این‌ها نشان‌دهنده جرقه‌هایی در زندگی موسی بن جعفر علیه السلام است که آن وقت معنای آن زندان حبس ابد کذایی، معلوم می‌شود؛ و الا هارون، اولی که آمد به خلافت رسید و [به] مدینه آمد، همان‌طور که شنیده‌اید، موسی بن جعفر علیه السلام را کاملاً نواخت و احترام کرد! آن داستان معروف مأمون که نقل می‌کند: «ما رفتیم، حضرت بر درازگوشی سوار بودند و آمدند و وارد منطقه‌ای که هارون نشسته بود، شدند و می‌خواستند پیاده بشوند. هارون قسم داد که باید تا دم بساط من سواره بیایی. ایشان سواره آمدند. بعد احترام کردند، چنین گفتند، چنان گفتند؛ بعد که رفتند، به ماها گفتند که رکابشان را بگیرید!»

البته جالب این است که در همین روایت آمده است که مأمون می‌گوید: «هارون پدرم، به همه، پنج هزار دینار و ده هزار دینار جایزه می‌داد. به موسی بن جعفر علیه السلام دویست دینار جایزه داده!» دویست دینار! در حالی که وقتی صحبت کرد و حال حضرت را پرسید، فرمودند:

۱. محمد بن علی بن شهر آشوب سَرَوِی مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۱۱؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۵.





«بله، اولاد زیادی دارم، گرفتاری های زیادی دارم، وضع معیشت خوب نیست!»^۱ البته این صحبت ها هم بسیار جالب است به نظر بنده از موسی بن جعفر علیه السلام برای هارون! یعنی برای ما این صحبت ها خیلی آشناست و کاملاً قابل فهم است که آدم چطور می شود یک وقت به مثل هارونی اظهار کند که: «بله، ما و زعمان هم خوب نیست و زندگی مان هم نمی گذرد!» هیچ معنایش گدایی و تذلل نیست. اگر آدم خودش چنین کرده باشد، می داند که این چگونه است و می داند که خیلی از شماها در دوران رژیم جبار و دوران خفقان، طبیعتاً از این کارها زیاد کردید و به هر حال کاملاً قابل فهم است.

بعد که این حرف ها را می زند، ایجاب می کند که هارون بگوید: «بسیار خوب؛ پس مثلاً این پنجاه هزار دینار مال شما»؛ ولی فقط دویست دینار می دهد! می گوید: «بعد که از پدرم پرسیدم که: چرا این کار را کردی؟» گفت که: «اگر این را بدهم، [مضمونش این است،] این، شمشیربه دست های خراسان را بسیج خواهد کرد، دویست هزار مرد را به جان من خواهد انداخت!»^۲ این، برداشت هارون است و هارون درست فهمیده بود. حالا بعضی خیال می کنند که از حضرت سعایت می کردند! نه، حقیقت قضیه این بود.

آن زمانی که موسی بن جعفر علیه السلام با هارون مبارزه می کرد، واقعاً اگر پولی در آن دستگاه بود، خیلی کسان بودند که آماده و حاضر بودند در کنار موسی بن جعفر علیه السلام شمشیر بزنند و نمونه هایش را ما در غیر ائمه علیهم السلام جاهای دیگر دیده ایم: حسین بن علی علیه السلام [همان] شهید فح^۳ که قبل از هارون، زمان موسی الهادی^۴ بود و دیگران و دیگران! خیلی روشن

۱. نک: محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۰.

۲. نک: محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۱ و ۹۲.

۳. نک: محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۵۰.

۴. موسی الهادی، پسر مهدی عباسی، یکی از خلفای عباسیان بوده است.





بود. کار آن‌ها نشان‌دهنده این است که ائمه علیهم‌السلام چقدر می‌توانستند مردم را دور خودشان جمع کنند و هارون این را درست فهمیده بود. بنابراین دوران موسی بن جعفر علیه‌السلام دوران اوج است که بعد هم به زندان منتهی می‌شود. بعد که نوبت امام هشتم (علیه‌الصلاة والسلام) می‌رسد، باز دوران، دوران گسترش و رواج و وضع خوب ائمه علیهم‌السلام است و شیعه در همه جا گسترده‌اند و امکانات، بسیار زیاد است که به مسئله ولایتعهدی منتهی می‌شود. البته در دوران هارون، امام هشتم علیه‌السلام در نهایت تقیه زندگی می‌کردند، یعنی پوشش: تلاش را داشتند، حرکت و تماس را داشتند [که] آدم می‌تواند بفهمد.

فرض بفرمایید دعبل خزاعی که درباره امام هشتم علیه‌السلام در دوران ولایتعهدی، آن‌گونه حرف می‌زند، آن‌ا که از زیر سنگ بیرون نیامده بود! آن جامعه‌ای که دعبل خزاعی را می‌پرورد یا ابراهیم بن عباس شاعر را می‌پرورد که جزو مداحان علی بن موسی الرضا علیه‌السلام است یا دیگران، بایستی در آن جامعه، فرهنگ ارادت به خاندان پیغمبر علیه‌السلام سابقه داشته باشد. آن‌طور نیست که آن‌ا، یک دفعه ببینید که بله، در مدینه و در خراسان و درری و در مناطق گوناگون، با ولایتعهدی علی بن موسی الرضا علیه‌السلام جشن گرفتند! اما قبلاً چنین چیزی سابقه ندارد!

آنچه که در دوران ولایتعهدی علی بن موسی الرضا علیه‌السلام آمد که حادثه بسیار مهمی است...، نشان‌دهنده این است که وضع علاقه مردم و جوشش محبت‌های مردم نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام، در دوران امام رضا علیه‌السلام خیلی بالا بوده است.





ویژگی‌های دوره سوم مبارزه

به هر حال، بعد هم که اختلاف امین و مأمون، پنج سال طول کشید و جنگ و جدال بین خراسان و بغداد بود، همه این‌ها موجب شد که علی بن موسی الرضا علیه السلام بتوانند کار خوبی بکنند که او جش به مسئله ولایتعهدی رسید؛ منتها متأسفانه آنجا هم باز همین‌طور که گفتیم، با آن حادثه شهادت قطع شد و دوران جدیدی شروع شد که دوران محنت و غم اهل بیت علیهم السلام، به نظر بنده از دوران امام جواد علیه السلام به بعد شروع می‌شود، بدتر از همه اوقات دیگر!

خُب این یک ترسیم کلی است که البته بنده بحثم را دو قسمت کرده بودم: یک قسمت، ترسیم کلی بود که تا اینجا تمام می‌شود؛ یک قسمت دیگر هم نمودارهایی از حرکات مبارزی در زندگی ائمه علیهم السلام است... اگر کسی بخواهد کار کند، خیلی بیش از این‌ها عنوان هست.



ادعای امامت و دعوت به آن

یکی از مسائل، ادعای امامت و دعوت به امامت است که این در زندگی ائمه علیهم‌السلام هرجا که هست، نشانه حرکت مبارزی است که این فصل مفصلی است؛ آن وقت، روایات «الْأئِمَّةُ علیهم‌السلام نُورُ اللَّهِ»^۱ در کافی و روایت امام در آن فرمایش مفصل حضرت رضا علیه‌السلام و آن نامه حضرت رضا علیه‌السلام ظاهراً به فضل بن سهل، به نظرم آن باشد^۲ یا به دیگری است، حالا درست یادم نیست، از آن بحث‌های بسیار مفصل است. پس یکی مسئله امامت است [و] یکی برداشت خلفا از ادعاها و کارهای ائمه علیهم‌السلام است. شما می‌بینید که از زمان عبدالملک تا زمان متوکل، همیشه یک نوع برداشت از زندگی ائمه علیهم‌السلام بوده است. این را باید دنبال کرد. نمی‌شود سهل‌انگاری کرد. چرا این‌ها از زندگی ائمه علیهم‌السلام این‌گونه برداشت می‌کردند؟ «[يَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ خَلِيفَتَانِ يَجِيءُ إِلَيْهِمَا الْخَرَجُ]»^۳ مثلاً نسبت به موسی بن جعفر علیه‌السلام یا «[يَحْيَى بْنُ خَالِدٍ قَالَ لِلظَّاعِي] هَذَا عَلِيُّ ابْنُهُ قَدْ قَعَدَ وَ ادَّعَى الْأَمْرَ لِنَفْسِهِ [فَقَالَ مَا يَكْفِينَا مَا صَنَعْنَا بِأَبِيهِ تُرِيدُ أَنْ نَقْتُلَهُمْ جَمِيعًا]»^۴ مثلاً درباره امام علی بن موسی علیه‌السلام و درباره ائمه دیگر. این داعیه‌ای که خلفا و دوستان خلفا از زندگی ائمه علیهم‌السلام برداشت می‌کردند، قابل توجه است.

۱. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲. نک: محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۱۶.

۳. احمدبن علی طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۸۹.

۴. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۱۳: یحیی بن خالد به هارون ستمگر گفت: «پسر موسی بن جعفر مدعی امامت است و خود را جانشین پدر می‌داند.» هارون گفت: «بس نیست برای تو آنچه نسبت به پدرش انجام دادیم؟! می‌خواهی همه این‌ها را بکشیم؟!»



اصرار خلفا بر انتساب ولایت به خود

یکی از آن نقاط مهم، اصرار خلفا، به خصوص خلفای بنی عباس [است] بر اینکه امامت را به خودشان نسبت بدهند؛ البته خلفای بنی امیه هم این اصرار را داشتند و حساسیت شیعه بود که نگذارند؛ مثلاً کثیر شاعر که از شعرای بزرگِ تراز اول آن دوره اول است، یعنی [در] ردیف فرزدق و جریر و نوسیب و این‌ها و از شعرای بزرگ است، ایشان وقتی خدمت امام باقر علیه السلام آمد، حضرت گفتند که: «(اُمْتَدَحْتَ عَبْدَ الْمَلِكِ؟)» (شنیدم مدح عبدالملک را کردی!) کثیر دستپاچه شد و گفت: «يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ إِيَّيْ مَا قُلْتُ لَهُ يَا إِمَامَ الْهُدَى...»؛ [یعنی] من «امام الهدی» و «خليفة رسول الله» را به او نگفتم؛ بَلْ قُلْتُ لَهُ يَا شَمْسُ وَيَا بَحْرُ وَيَا... وَ الْأَسَدُ... نمی‌دانم کَلْبُ کَذَا! بنا کرد توجیه کردن. حضرت خندیدند، اشاره کردند به کمیت؛ آن وقت کمیت بلند شد آن قصیده هاشمیه را خواند:

مَنْ لِقَلْبٍ مَّتِيْمٍ مُسْتَهَامٍ
غَيْرَ مَا صِبْوَةٌ وَلَا أَخْلَامٌ^۱

... یعنی ائمه علیهم السلام نسبت به اینکه عبدالملک مدح بشود، حساس بودند؛ اما شاگردان ائمه و دوستان، مثل کثیر، حساسیتشان روی امام الهدی بود. می‌گفتند ما که به او «امام الهدی» نگفتیم! او هم می‌خواست «امام الهدی» بگوید.

در زمان بنی عباس، این بیشتر بود. مروان بن ابی حفصه أموي خبیث که از شعرای مداح و وابسته و مزدور هم بنی امیه و هم بنی عباس بود،

۱. «قَالَ الْبَاقِرُ عليه السلام لِلْكُمَيْتِ امْتَدَحْتَ عَبْدَ الْمَلِكِ فَقَالَ مَا قُلْتُ لَهُ يَا إِمَامَ الْهُدَى وَ إِنَّمَا قُلْتُ يَا أَسَدُ وَ الْأَسَدُ كَلْبٌ وَ يَا شَمْسُ وَ الشَّمْسُ جَمَادٌ وَ يَا بَحْرُ وَ الْبَحْرُ مَوَاتٌ وَ يَا حَيْئَةَ وَ الْحَيْئَةُ دُوَيْبَةُ مُنْبِتَةٌ وَ يَا جَبَلٌ وَ إِنَّمَا هُوَ حَجْرٌ اصْمٌ...» (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۳۸).

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۳۸.



عجیب این بود که زمان بنی امیه، شاعر دربار بود؛ بعد که بنی عباس سر کار آمدند، باز شاعر دربار شد! چون شاعر بسیار بزرگی بود، با پول می خریدندش. مدح بنی عباس را که می گفت، اکتفا به این نمی کرد که از کرمشان و خصالشان بگوید: آن ها را نسبت به پیغمبر می داد! یکی از شعرهای او این است:

أَتَى يَكُونُ وَ لَيْسَ ذَاكَ بِكَائِنٍ لَبِنَى الْبَنَاتِ وَرَاثَةُ الْأَعْمَامِ^۱

می گوید: «چطور چنین چیزی می شود که دخترزادگان ارث عمو را ببرند؟! عباس، عموی پیغمبر، ارث دارد و چرا دخترزاده ها که اولاد فاطمه هستند، می خواهند ارث او را ببرند؟!» ببینید، دعوا سر خلافت است! یک جنگ حقیقی فرهنگی است، جنگ سیاسی است. در مقابلش فوراً شاعر شیعی معروف، جعفر عfan طائی، جواب می دهد. می گوید: «برای دخترزاده، از مال پدر دختر نصیبی هست. عمو از مال آن انسانی که دختر دارد، چه می برد؟! پس شما ارثی ندارید که او را طلب می کنید.»^۲

ببینید، بین شعرا دعوی فرهنگی و دعوی سیاسی است. این حساسیت روی داعیه های ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است که این هم قابل توجه است.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۳۹۱.

۲. «لَبِنَى الْبَنَاتِ نَصِيبُهُمْ مِنْ جَدِّهِمْ وَ الْعَمُّ مَشْرُوكٌ بِغَيْرِ سَهَامٍ» (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۱۰).





حمایت ائمه علیهم السلام از مبارزین

تأیید و حمایت از حرکات خونین، یکی از بحث‌های زندگی ائمه علیهم السلام است که حاکی از همین جهت‌گیری مبارزه است. اظهارات امام صادق علیه السلام دربارهٔ معلی بن خنیس... وقتی کشته می‌شد و اظهارات در باب زید [و] در باب حسین بن علی، [یعنی] شهید فخر، از این قبیل است.

روایت عجیبی را من دیدم، در کافی یا در نور الثقلین که کسی از علی بن عقبه نقل می‌کند: «عَنْ أَبِيهِ قَالَ دَخَلْتُ أَنَا وَالْمُعَلَّى عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام»؛ وارد شدیم. حضرت بی مقدمه شروع کردند و گفتند:

أَبَشِرُوا أَنْكُمْ عَلَى إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ مِنَ اللَّهِ أَمَا إِنَّكُمْ إِنْ
بَقَيْتُمْ حَتَّى تَرَوْا مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ رِقَابَكُمْ شَفَى اللَّهُ صُدُورَكُمْ
وَ أَذْهَبَ غَيْظَ قُلُوبِكُمْ وَ أَدَاكُمْ عَلَى عَدُوِّكُمْ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ
﴿ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ وَ يَذْهَبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ ﴾^۱ وَ
إِنْ مَضَيْتُمْ قَبْلَ أَنْ تَرَوْا ذَلِكَ مَضَيْتُمْ عَلَى دِينِ اللَّهِ الَّذِي
رَضِيَهُ لِنَبِيِّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ وَ لِعَلِيِّ عليه السلام.^۲

این نمی‌گوید که قضیه چه بوده؛ اما شما ببینید قضیه چه می‌توانسته باشد. معلی بن خنیس که بعد هم کشته می‌شود «وَ كَانَ بَابَهُ مُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ»؛ باب امام صادق علیه السلام است. خود این باب هم باب واسعی است که باب‌های ائمه علیهم السلام چه کسانی بودند و غالباً هم کشته شدند. یحیی بن ام‌طویل به شهادت رسید، معلی بن خنیس همین‌طور.

معلی بن خنیس با یک نفر دیگر بر امام صادق علیه السلام وارد می‌شوند. امام صادق علیه السلام بی مقدمه می‌گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ، خُذَا غَيْظَ قُلُوبِ شِمَا رَا فَرُو نَشَانِد، خُشَم شِمَا رَا فَرُو نَشَانِد، شِمَا رَا بَر دَشْمَنْتَان پیروز کرد، بر

۱. توبه، ۱۴ و ۱۵

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۸۵ و ۹۳.



یکی از ﴿اِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ﴾ وارد شدید. چنانچه این هم نمی شد و رفته بودید، بر دین خدا رفته بودید.»
 پیداست که یک حرکت حاد کرده بودند و آمده بودند [که] حضرت، خداقوتی به ایشان می داده است و همین طور روایات دیگری هم در باب تأیید از [این گونه] حرکات هست.

زندان ها و تبعیدها در زندگی ائمه علیهم السلام

یک بحث دیگر در زندگی ائمه علیهم السلام، زندان ها و تبعیدها و تعقیب هاست که به نظر بنده یک فصلی است [و] باید دنبال بشود. این هم مفصلاً مطالبی دارد....

یکی، زبان تندوتیز ائمه علیهم السلام در مقابله [با] خلفاست که اگر این ها آدم های محافظه کاری بودند، باید مثل دیگر علما و زهاد و این ها، زبان نرم به خودشان می گرفتند؛ حتی آن زهادی که مورد ارادت خلفا بودند. می دانید زهاد زیادی بودند که خلفا به این ها علاقه مند بودند. این ها نصیحت می کردند؛ مثلاً هارون را به گریه هم می آوردند؛ اما مواظب بودند که به او جبار و طاغی و شیطان نگویند؛ اما ائمه علیهم السلام می گفتند.

برخورد خلفا با ائمه علیهم السلام

یک بحث، تندوی های خلفا به ائمه علیهم السلام است؛ مثل همان که در مورد منصور، چند موردش را عرض کردم و هارون هم نسبت به موسی بن جعفر علیه السلام دارد و از این قبیل.





یک مسئله از آن عناوینی که باید تعقیب بشود، داعیه‌هایی است که حاکی از استراتژی امامت است. انسان گاهی داعیه‌هایی در زندگی ائمه علیهم السلام می‌بیند که این‌ها عادی نیست؛ داعی از استراتژی خاصی است که آن، همین استراتژی امامت است؛ مثلاً چند نمونه را در مورد امام باقر علیه السلام عرض کردم.

یکی مسئله فدک است که هارون یک وقتی برای اینکه قضیه بنی‌هاشم و ادعاهایشان را تمام بکند، به موسی بن جعفر علیه السلام گفت: «خُذْ فَدَكًا حَتَّىٰ أَرُدَّهَا إِلَيْكَ.» محدودش کن، مشخص کن تا فدک را به تو برگردانم. حضرت کاظم علیه السلام اول امتناع می‌کنند، بعد می‌گویند: «لَا أَخُذُهَا إِلَّا بِحُدُودِهَا.» [یعنی] اگر حدود اصلی‌اش را بدهی، می‌گیرم. بعد او می‌گوید که: «بسیار خوب، حدودش را مشخص کن.» آن وقت خیلی جالب است: حضرت برایش حدود معین می‌کنند [و می‌فرمایند] حدودش این است: «أَمَّا الْحَدُّ الْأَوَّلُ فَعَدْنُ.» یک حد فدک، عدن است!

حالا این‌ها مثلاً در مدینه یا در بغداد نشسته‌اند و دارند باهم صحبت می‌کنند [و عدن] منتهاالیه جزیره‌العرب [است]! «فَتَغَيَّرَ وَجْهُ الرَّشِيدِ.» رنگش متغیر شد. «وَقَالَ إِيهَاءً.» عجب! «قَالَ وَالْحَدُّ الثَّانِي سَمَرْقَنْدُ.» حد دوم فدک، سمرقند است. «فَأَرَبَدَّ وَجْهُهُ.» رنگش تیره شد! «وَالْحَدُّ الثَّلَاثُ إفْرِيقِيَّةُ.» [حد سومش آفریقا است]. «فَأَسْوَدَّ وَجْهُهُ.» صورت هارون الرشید سیاه شد. «وَقَالَ هِيَه.» [گفت:] هه‌هه! عجب! چه حرفی! «قَالَ وَالرَّابِعُ سَيْفُ الْبَحْرِ مِمَّا يَلِي الْجَزْرُ وَإِزْمِينِيَّةُ.» [و حد چهارمش] حاشیه دریاها و آن جزیره‌ها و مثلاً ارمینیه حالا، [یعنی] ارمستان، آن منتهاالیه دریای مدیترانه و آنجاها! «قَالَ الرَّشِيدُ فَلَمْ يَبْقَ لَنَا شَيْءٌ.» پس برای ما چه ماند؟ «فَتَحَوَّلَ إِلَى مَجْلِسِي.» بلند شو



بیا سر جای من بنشین! «قال موسى قَدْ أَعْلَمْتُكَ أَنِّي إِنْ حَدَدْتُهَا لَمْ تَزُدَّهَا.» گفتیم که اگر محدودش بکنم، تو آن را بر نمی گردانی! «فَعِنْدَ ذَلِكَ عَزَمَ عَلَى قَتْلِهِ.» اینجا که شد، عازم شد که موسی بن جعفر علیه السلام را بکشد!

این داعیه موسی بن جعفر علیه السلام [بود] و از این قبیل داعیه‌ها در زندگی موسی بن جعفر علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امام هشتم علیه السلام وجود دارد که آن هم یک بحث قابل توجه است.

برداشت اصحاب ائمه علیهم السلام از خط و مشی آنان

یک بحث دیگری که قابل توجه است، برداشت اصحاب ائمه از حرکت ائمه علیهم السلام است. اصحاب ائمه که از ما به امام علیه السلام نزدیک تر بودند، آن‌ها درباره ائمه علیهم السلام چه خیال می کردند؟ آیا شما در روایات ائمه علیهم السلام برنخوردید به اینکه اصحاب ائمه، انتظار خروج از ائمه علیهم السلام داشتند؟ بی خودی انتظار خروج داشتند؟!

آن کسی که بلند می شود، می آید و می گوید: «یا بن رسول الله، چرا قیام نمی کنی؛ درحالی که پانصد هزار مرد در فلان جا، خراسان، منتظر اشاره تو هستند؟!» و حضرت با او مرتب چانه می زند تا بالاخره به تعداد کمتری می رسد، او چرا می گوید قیام کنید؟ آن افراد متعددی که مرتب به امام صادق علیه السلام مراجعه می کردند، غیر از جاسوس های بنی عباس، آن‌ها را نمی گویم؛ آن کسانی که جاسوس بودند، از جواب امام علیه السلام معلوم می شود که این‌ها جاسوس اند؛ اما آن کسانی که واقعاً جاسوس نبودند، از جواب امام علیه السلام می شود فهمید که جاسوس نبوده اند، [آن‌ها] چرا



مراجعه می‌کردند؟

زراره که یکی از بزرگ‌ترین اصحاب امام صادق علیه السلام است، خدمت امام صادق علیه السلام می‌آید. این روایت خیلی جالبی است! می‌گوید: «یابن رسول الله، یک نفر از اصحاب ما در کوفه به یک نفر از دشمنان ما مدیون است و چون نتوانسته است قرض را بدهد، فرار کرده. شما بفرمایید که اگر این قضیه، [یعنی قیام شما] همین یکی دوساله انجام خواهد گرفت، ما بگوییم این فرد فراری بماند تا ان شاء الله حکومت حق بیاید و مسئله، خودش به خودی خود حل بشود؛ اگر نه، زمان بیشتری طول می‌کشد، این بیچاره نمی‌تواند خیلی فراری بماند، ما جمع بشویم و پولش را جمع کنیم و بدهیم!» حضرت جواب صریح نمی‌دهند که نمی‌شود! حالا زراره چرا بایستی این‌طور خیال کند که همین یکی دوساله قرار است یک کاری انجام بگیرد؟ یعنی زراره آدم ساده‌دلی بود؟ با مسائل ائمه علیهم السلام آشنا نبود؟!

زراره به یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام هنگامی که امام باقر علیه السلام وفات می‌کردند، حالا یادم نیست کدام یک از اصحاب است، ابوبصیر است یا کیست، می‌گوید: «لا تَرَى عَلَیْ أَعْوَادِهَا غَیْرَ جَعْفَرٍ»^۱ [یعنی] روی منبرهای خلافت، غیر از جعفر، کسی دیگر را نخواهی دید! بعد می‌گوید وقتی که حضرت صادق علیه السلام رحلت کردند، من پرسیدم که چطور شد؟ [زراره] گفت: «بله، من استنباط خودم بود که گفتم»؛ یعنی امام نفرموده بود [این‌طور می‌گوید] که حرف امام دروغ درنیاید. حُب، چرا زراره چنین اشتباهی را ممکن است بکند؟ این اشتباه است واقعاً یا نه، از ادعاهای ائمه علیهم السلام و از آینده دنیای اسلام در مورد ائمه علیهم السلام، یک چیز قابل توجه است: آن‌ها همه‌شان منتظر بودند و بدانید که اصحاب

۱. محمد بن عمر کشی، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ص ۱۵۶.



ائمه، همه یا اکثر، منتظر بودند که خروج و قیام بشود و حکومت حق به زودی تشکیل بشود که داستان‌های مفصلی در این باب هست. برداشت اصحاب ائمه علیهم‌السلام از حرکات آنان که همان انتظار خلافت است؛ این هم یک فصل است که قابل بررسی است.

علت بغض و خصومت خلفا با ائمه علیهم‌السلام

یک فصل دیگر این است که آیا علت اینکه ائمه علیهم‌السلام مورد بغض خلفا بودند، حسد خلفا بود؟ این سؤالی است. عده‌ای خیال می‌کنند که چون ائمه علیهم‌السلام محسود خلفا بودند، از این جهت بود که این‌ها را می‌کشتند. بنده این را قبول ندارم. قبول دارم که ائمه علیهم‌السلام محسود بودند که [در تفسیر] آن آیه شریفه «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» حضرت می‌فرماید که «نَحْنُ الْمَحْسُودُونَ»^۱ ائمه علیهم‌السلام محسودون‌اند؛ اما حسد چه وقت ممکن است که منشأ چنین آثاری بشود؟! حسد بر علمشان بود؟ حسد بر تقواشان بود؟

افراد عالم و متقی خیلی بودند. در همان زمان ائمه علیهم‌السلام کسانی بودند از علما که معروف به علم و ورع و تقوا و زهد بودند و خلفا هم سراغ این‌ها می‌رفتند و گریه می‌کردند! منصور گفت که «كُلُّكُمْ يَمْسِي رُؤَيْدٍ، كُلُّكُمْ يَطْلُبُ صَيْدٍ، غَيْرَ عَمْرٍو بْنِ عَبِيدٍ»^۲ عمرو بن عبید را دیگر استثنا کرد؛ البته بنده در زندگی عمرو بن عبید دیدم که، ایشان هم جزو همان مستثنی‌منه است! «یطلب صید» و این‌هاست!

از این قبیل زیاد بودند آن‌کسی که علمش زیاد بود، تقوایش هم

۱. نساء، ۵۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۸۶.

۳. نک: اسماعیل بن کثیر دمشقی (ابن کثیر)، البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۷۹ و ۱۲۴.





زیاد بود، در بین مردم هم وجهه داشت؛ مثل ابویوسف قاضی، مثل ابوحنیفه، حسن بصری، سفیان ثوری و از این قبیل رجال معروف به علم و تقوا و ورع که محبوب هم بودند، علم هم داشتند، تقوا هم داشتند؛ اما مدعی خلیفه نبودند. خلیفه، هیچ کار به کار این‌ها نداشت. حسد نسبت به این‌ها وجود نداشت! حسد نسبت به آن کسی است که ادعایی دارد. آن که ادعایی ندارد، چه حسدی؟! آن ادعا چیست؟ بنابراین حسد [برای اینکه قصد جان کسی را بکنند،] کافی نیست. این هم یک بحث است که بد نیست مورد توجه قرار بگیرد.

معارضه اصحاب ائمه علیهم‌السلام با دستگاه خلافت

یکی دیگر از عناوین این است: آن اصحاب ائمه علیهم‌السلام که تندی کردند. در بین صحابه ائمه، کسانی مثل یحیی بن ام طویل هستند که حرکات تندی داشتند و آشکارا بدگویی می‌کردند؛ مثلاً یحیی بن ام طویل داخل مسجد مدینه می‌رفت، به مردم رو می‌کرد و می‌گفت: «كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ»^۱ یحیی بن ام طویل به مسجد مدینه می‌رفت و حرف ابراهیم علیهم‌السلام به کفار را به مسلمانان آن زمان می‌گفت! یا در کناسه کوفه می‌آمد، خطاب به شیعیان می‌کرد و حرف‌هایی می‌زد. معلی بن خنیس وقتی مردم در ایام عید برای نماز به صحرا می‌رفتند، با لباس ژولیده و سر و روی ژولیده به بیابان می‌آمد؛ بعد اشک می‌ریخت، فریاد می‌کشید و می‌گفت: «اللَّهُمَّ هَذَا مَقَامُ أَوْلِيَائِكَ»^۲

۱. ممتحنه، ۴.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴.

۳. نک: محمدبن عمر کثی، اختیار معرفة الرجال (رجان کثی)، ص ۳۸۲.



[یعنی خدایا،] این چیزی که این‌ها غصب کردند، جای اولیای توست! فریاد می‌کشید [و] علناً می‌گفت. این هم قابل تحقیق و بررسی است که این‌ها چرا این حرکات تند را داشتند.

حالا ما می‌بینیم متأسفانه معلی بن خنیس را [که] آن چنان بمباران تبلیغاتی کردند این یار دیرین امام صادق علیه السلام و «شَهِيدٌ بَيْنَ يَدَيَّ وَوَلِيُّ اللَّهِ» را که حضرت به خاطر او، با داود بن علی قطع رابطه کردند و او را لعن کردند و داود بن علی به خاطر قتل معلی کشته شد و حضرت فرمودند: «[مُعَلَّى] مَا كَانَ يَنَالُ دَرَجَتَهُ إِلَّا بِمَا يَنَالُ مِنْ دَاوُدَ بْنِ عَلِيٍّ.»^۱ این آدم را به عنوان اینکه راوی درست و حسابی نیست، متهمش کردند و بنده دست همان خبثات بنی عباس را در این‌گونه کارها می‌بینم که چهره‌های برجسته تشیع را این‌طور از دور خارج [می‌]کنند. این هم یک مسئله است که قابل بحث است.

مسئله تقیه

و بالاخره مسئله تقیه که تقیه در این چهارچوب معنا می‌دهد. تقیه یعنی همین که امام سجاد و امام باقر و امام صادق و بقیه ائمه علیهم السلام این کارهایی که گفتیم، بکنند و نگذارند این پوشش و حفاظ از روی کارها برداشته بشود و اگر کسی هم تندی می‌کند، به او بگویند: «تندی نکن!» که در آن روایت، حضرت می‌فرماید: «[إِنَّهُ] لَيْسَ مِنْ أَحْتِمَالِ أَمْرِنَا التَّضَدِّيْقُ لَهُ [وَ الْقَبُولُ فَقَطْ].»^۲ (این‌طور نیست که کسی که حامل

۱. «أَمَّا إِنَّهُ مَا كَانَ يَنَالُ دَرَجَتَهُ إِلَّا بِمَا يَنَالُ مِنْ دَاوُدَ بْنِ عَلِيٍّ» (محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۰۹)؛ «وَ اللَّهُ مَا نَالَ الْمُعَلَّى مِنْ دَرَجَتِنَا إِلَّا بِمَا نَالَ مِنْهُ دَاوُدَ بْنِ عَلِيٍّ» بن عبد الله بن العباس؛ (حسین نوری طبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۵، ص ۳۰۱).
 ۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۲۲.

امر ماست و ولایت ما را قبول دارد، فقط همین تصدیق ما را بکند! کافی نیست؛ بلکه «مِنْ اِحْتِمَالِ صِدْقُنَا»، قریب به این الفاظ، «کِثْمَانِ سِرِّنَا»^۱ [یعنی] سِرِّ ما را باید مکتوم بدارید. نباید به کسی بگویید. بعد حضرت علیه السلام می‌گویند: «هَذَا أَبُو حَنِيفَةَ لَهُ أَصْحَابٌ هَذَا فَلَانَ لَهُ أَصْحَابٌ»^۲ «کسی به کار این‌ها کاری ندارد. من هم فرزند پیغمبر هستم [و] زیر پوشش قرآن و حدیث و معارف می‌توانستم اصحابی داشته باشم [و] کسی به کار من کار نداشته باشد. شماها می‌روید، به اینجا و آنجا می‌گویید، کتمان اسرار مرا نمی‌کنید، این قدر برای ما مشکل درست می‌کنید! این فرمایش امام صادق علیه السلام است^۳ که این هم یک بحث دیگر است و بحث تقیه هم بحث مفصلی است.

به هر حال، این یکی از آن موضوعات بسیار بسیار مهم زندگی ائمه علیهم السلام است: مسئله مبارزه و جهت‌گیری سیاسی. آنچه که بنده عرض کردم، یک صدم آن چیزی است که در این زمینه‌ها می‌توان گفت و امیدوارم خدای متعال توفیق بدهد برادرانی که علاقه به این کار دارند، دنبال این مسئله را بگیرند.

...ای کاش که صاحب‌همت‌هایی پیدا بشوند، این کار را دنبال کنند، ادامه بدهند و زندگی سیاسی ائمه علیهم السلام جمع‌بندی شده، به دست مردم برسد و ما بتوانیم [آن] زندگی را به عنوان درس و الگو در اختیار داشته باشیم، نه فقط به عنوان یک خاطره جاودانه!

و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۲۲ و ۲۲۳: «مِنْ اِحْتِمَالِ اَمْرِنَا سِرُّهُ وَ صِبَانَتُهُ مِنْ غَيْرِ اَهْلِهِ...».

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۲۳: «وَ هَذَا الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ لَهُ أَصْحَابٌ».

۳. نک: محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۲۳: «...وَ اَنَا اَمْرٌ مِنْ فَرِيشٍ قَدْ وُلِدْنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ عَلِمْتُ كِتَابَ اللَّهِ وَ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ بَدَأَ الْخَلْقُ وَ اَمْرُ السَّمَاءِ وَ اَمْرُ الْاَرْضِ وَ اَمْرُ الْاَوَّلِيْنَ وَ اَمْرُ الْاٰخِرِيْنَ وَ اَمْرٌ مَا كَانَ وَ اَمْرٌ مَا يَكُونُ كَأَنِّي اَنْظُرُ اِلَى ذٰلِكَ نَضْبَ عَيْنِي».



کتابنامه

۱. قرآن کریم
۲. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی، البداية و النهاية، به تحقیق خليل شحاده، ج ۱۰، چ ۱، بیروت: دار الفکر، ۱۳۹۸ ق.
۳. ابن اثیر، علی بن محمد بن اثیر جزری شیبانی، الكامل فی التاريخ، ج ۴ و ۶، چ ۱، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۵ ق.
۴. ابن شعبه حزانى، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، به تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، چ ۲، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
۵. ابن شهر آشوب سروي مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، چ ۱، قم: علامه، ۱۳۷۹ ق.
۶. ابن طاووس (سید بن طاووس)، علی بن موسی بن جعفر، الإقبال بالأعمال الحسنة فیما یعمل مرة فی السنة، به تحقیق و تصحیح جواد قیومی اصفهانی، ج ۱، چ ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
۷. ابن طاووس (سید بن طاووس)، علی بن موسی بن جعفر، غم نامه کربلا (ترجمه اللهوف علی قتلی الطفوف)، ترجمه محمد محمدی اشتهاردی، چ ۱، تهران: نشر مطهر، ۱۳۷۷.
۸. ابن هشام انصاری، عبدالله بن یوسف، مغنی اللیب عن کتب الاعراب، به تحقیق محی الدین محمد عبدالحمید، ج ۱، چ ۴، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ ق، به نقل از: کتابخانه دیجیتال نور.
۹. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، به تحقیق احسان عباس، ج ۵، بیروت: المعهد الالماني للابحاث الشرقية، ۱۴۳۰ ق، به نقل از: کتابخانه دیجیتال نور.
۱۰. حلی، علی بن یوسف بن مطهر، العدد القویة لدفع المخاوف الیومیة، به تحقیق و تصحیح مهدی رجایی و محمود مرعشی، چ ۱، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ ق.



۱۱. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن بابویه قمی، عیون اخبار الرضا، به تحقیق و تصحیح مهدی لاجوردی، ج ۱ و ۲، چ ۱، تهران: جهان، ۱۳۷۸ ق.
۱۲. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، به تحقیق و تصحیح سید محمد باقر موسوی خراسان، ج ۲، چ ۱، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۱۳. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، چ ۱، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث العربی، ۱۴۱۷ ق.
۱۴. عوفی، محمد، داستان های جوامع حکایات، به تحقیق و ترجمه محمد محمدی اشتهاردی، چ ۳، قم: شکوری، ۱۳۸۱.
۱۵. کشی، محمد بن عمر، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، به تحقیق و تصحیح محمد بن حسن طوسی و حسن مصطفوی، چ ۱، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ ق.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، به تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ج ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸، چ ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۱۷. لیثی، سمیره مختار، جهاد الشیعة فی العصر العباسی الاول، ترجمه محمد حاجی تقی، چ ۱، تهران: مؤسسه شیعه شناسی، ۱۳۸۴.
۱۸. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار علیهم السلام، ج ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۱۹. مفید (شیخ مفید)، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، چ ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۲۰. معروف الحسنی، سید هاشم، دراسات فی الحدیث و المحدثین، چ ۲، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۳۹۸ ق.
۲۱. موسوی مَقرَم (مقرم)، عبدالرزاق بن محمد، مقتل الحسین علیه السلام، چ ۱، قم: المكتبة الحیدریة، ۱۴۲۳ ق.
۲۲. نوری طبرسی، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۳ و ۵، چ ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.





مسابقه فرهنگی غریب پیروز

توضیحات شرکت در مسابقه

* پرسش‌ها از متن موجود طرح شده است و افراد بالای دوازده سال می‌توانند در مسابقه شرکت کنند.

* به روش‌های زیر می‌توانید در مسابقه فرهنگی شرکت کنید:

۱. ارسال پاسخ به سامانه پیامکی: برای این کار، کافی است به ترتیب نام مسابقه و شماره گزینه‌های صحیح پرسش‌ها به صورت یک عدد پنج‌رقمی از چپ به راست را، همراه با نام و نام خانوادگی خود به سامانه پیامکی ۳۰۰۰۸۰۲۲۲۲ ارسال کنید.

مثال: غریب پیروز ۱۴۲۳۲ احسان براتی

۲. مراجعه به بخش مسابقات پرتال جامع آستان قدس رضوی به نشانی:

www.razavi.aqr.ir

۳. پاسخ به پرسش‌ها در پاسخ‌نامه: پاسخ‌نامه تکمیل شده را می‌توانید به صندوق‌های مخصوص مستقر در پایگاه‌های اطلاع‌رسانی فرهنگی بیندازید یا به صندوق پستی ۳۵۱-۹۱۷۳۵ ارسال کنید.

* هزینه ارسال پاسخ‌نامه از طریق قرارداد «پست جواب قبول» پرداخت شده است و لازم نیست از پاکت و تمبر استفاده کنید.

* آخرین مهلت شرکت در مسابقه، یک ماه پس از دریافت کتاب است.

* قرعه کشی از بین پاسخ‌های کامل و صحیح و به صورت روزانه انجام می‌شود و نتیجه آن نیز از طریق سامانه پیامکی گفته شده به اطلاع بردگان می‌رسد.

تذکر: پیشنهادها و انتقادهای خود را در پیامکی جداگانه ارسال کنید.

تلفن: ۰۵۱-۳۲۰۰۲۵۶۹

پرسش‌ها

پرسش اول. دو ویژگی اصلی مبارزات شیعی کدام‌اند؟

۱. پشتوانه فکری، قداست
۲. مظلومیت، قداست
۳. پشتوانه فکری، مظلومیت
۴. قداست، قیام مسلحانه

پرسش دوم. در فاصله ۱۴۰ ساله میان حادثه عاشورا و ولایتعهدی، بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین دشمنان دستگاه خلافت چه کسانی بودند؟

۱. یهودیان
۲. درباریان
۳. شیعیان
۴. محبان اهل بیت

پرسش سوم. با وجود تدبیر هوشمندانه مأمون برای مقابله با امام رضا علیه السلام در واقعه ولایتعهدی، آخرین حربه‌ای که او پس از شکست‌های پی‌درپی به آن متوسل شد، چه بود؟

۱. انتقال امام رضا علیه السلام به زندان سرخس
۲. به شهادت رساندن امام رضا علیه السلام
۳. انتقال خلافت به بغداد
۴. شایعه‌سازی و برگزاری مناظره‌های علمی



پرسش چهارم. هدف کدام یک از تدبیرهای مأمون، قراردادن تفکر شیعی در سطح سایر عقاید و افکار موجود در جامعه بود؟

۱. کنترل سلحشوران علوی و سازش با آنها
۲. کشاندن امام رضا علیه السلام از میدان مبارزه انقلاب به میدان سیاست
۳. تشکیل جلسه های شیعیان در حضور مأمون
۴. برگزاری مناظره های علمی امام رضا علیه السلام با نمایندگان سایرادیان

پرسش پنجم. مأمون به امام می گوید: «اگر ممکن است به کسانی که از شما حرف شنوی دارند، در مناطقی که اوضاع آن پریشان است، چیزی بنویس.» این جمله بیانگر کدام یک از تدبیرهای مأمون در مقابل مبارزه سیاسی امام رضا علیه السلام است؟

۱. استفاده از نفوذ کلام امام رضا علیه السلام
۲. تقاضای مشورت از امام رضا علیه السلام
۳. نفی سیاست مبارزه منفی امام رضا علیه السلام
۴. آرام کردن قیام های شیعیان

پاسخ نامه مسابقه فرهنگی غریب پیروز

نام و نام خانوادگی: نام پدر:

تحصیلات: استان: شهر:

تلفن ثابت باکد شهر: شماره همراه:

گزینه	۱	۲	۳	۴
پرسش				
اول				
دوم				
سوم				
چهارم				
پنجم				

نظرسنجی کتاب غریب پیروز

ردیف	موضوع	خیلی کم	کم	متوسط	زیاد	خیلی زیاد
۱	میزان رضایت از جذابیت ظاهری (طرح جلد، اندازه و...)					
۲	میزان شیوایی مطالب					
۳	قابلیت فهم مطالب					
۴	میزان جذابیت و تازگی موضوع و مطالب					
۵	میزان تأثیرگذاری و مفید بودن مطالب					
۶	میزان تناسب محتوا با نیاز شما					
۷	میزان تناسب پرسش‌ها با موضوع					
۸	میزان رضایت کلی					
پیشنهادات و انتقاداتها: -----						

لبه کاغذ را پس از برش، تا زده و بچسبانید

پست جواب قبول



فرستنده:

.....

.....

کدپستی:

از این قسمت تا شود

هزینه پستی براساس قرارداد شماره ۲۵۱ - ۹۱۷۳۴ پرداخت شده است.

طرف قرارداد: اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی

صندوق پستی: ۳۵۱ - ۹۱۷۳۵